

جامعه مطلوب از منظر قرآن

سعید داودی

قبل از ورود به بحث بیان چند نکته ضروری است:

۱. **تعریف جامعه:** در لغت نامه فارسی، در تعریف جامعه آمده است: جامعه، به معنای گروه مردم یک شهر، یک کشور، جهان و یا صنفی از مردم: جامعه بشریت، جامعه ایرانی، جامعه علما (معین، فرهنگ معین، ج ۱، ص ۱۲۰۸) اندیشمندان نیز گفته اند: مجموعه ای از افراد انسانی که با نظامات و سنن و آداب و قوانین خاص پیوند خورده و زندگی دسته جمعی دارند، جامعه را تشکیل می دهند (مطهری، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۳۳۱). و به تعبیر دیگر، جامعه عبارت است از مجموعه ای از انسان ها که در اثر جبر یک سلسله نیازها و تحت نفوذ یک سلسله عقیده ها، ایده ها و آرمان ها در یکدیگر ادغام شده و در یک زندگی مشترک غوطه ورنند (همان). یا گفته اند: جامعه عبارت است از گروه بزرگ و پردوام و متحرکی از افراد که دارای روابط نسبتاً پایداری در جهت رفع نیازهای مادی و معنوی شان هستند و هدف واحدی آنان را گرد آورده است. (ر.ک: جامعه منحط، فخر زارع).

۲. **مطلوب:** به معنای طلب کرده شده، آرزو شده، خواسته، خوش آیند، محبوب، دل پسند (معین، همان، ج ۳، ۴۲۰۲). بنابراین، مقصود ما از جامعه مطلوب از دیدگاه قرآن، یعنی جامعه ای که مورد رضایت و پسند قرآن است و خداوند تشکیل چنین جامعه ای را از امت اسلامی مطالبه کرده است.

۳. در برابر جامعه مطلوب، جامعه منحط و دور افتاده از ارزش های الهی است که مورد بغض خداست و مورد نکوهش خداوند است.

۴. کلمه جامعه در قرآن بدین معنا نیامده است. بلکه با این واژه ها باید دنبال آن بود: قوم، شعب، قبیله، اصحاب، امت، بلد، ارض، قریه

و حتی آیاتی که با خطاب یا ایها الذین آمنوا آمده و به جنبه های اجتماعی نظر دارد.

قوم:

قوم نوح ، قوم موسی و ... مانند: (لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ). (اعراف / ۵۹)

قالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (اعراف / ۱۲۸)

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ). (ابراهيم / ۴)

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ (۴۲) وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ (۴۳) (سوره حج) و...

شعب و قبیله:

(يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا). (حجرات / ۱۳)

اصحاب:

(أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودٍ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ) (توبه / ۷۰).

امت:

که بیشترین دلالت بر جامعه همین کلمه است. و ۵۷ مرتبه (اعم از امت و امام) به کار رفته است. البته گاهی به معنای آیین است (ان هذه امتکم امه واحده / انبیا / ۹۲) مطابق برخی از تفاسیر. ولی موارد متعددی به معنای مجموعه ای از یک جمعیت و یک قوم به کار رفته است.

خلیل در تفسیر امت گوید: کل قوم فی دینهم من امتهم، و كذلك تفسیر هذه الآية: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ ، و كذلك قوله تعالى: إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً أَى: دین واحد و کل من کان علی دین واحد مخالفاً لسائر الأديان فهو أمة علی حدة، و کل جیل من الناس هم أمة علی حدة.

ولی ابن فارس در معجم مقاییس اللغة گوید: و أمّا الهمزة و الميم فأصلٌ واحدٌ، يتفرّع منه أربعة أبواب، و هي الأصل، و المرجع، و الجماعة، و الدّین.

به هر حال ، مقصود ما آن جمعیتی است همراه با آداب و سنن و فرهنگ واحد

برخی از آیات :

(تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ). (بقره / ۱۳۴ و ۱۴۱)

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ (بقره / ۱۴۳)

برای هر امتی زمان و مدت معینی وجود دارد " (وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ). " و به هنگامی که این اجل فرارسد، نه لحظه‌ای تاخیر خواهند کرد و نه لحظه‌ای بر آن پیشی می‌گیرند " (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ) (اعراف / ۳۴)

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (یونس / ۴۷).

لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ (نحل / ۳۶)

گاهی واژه خاصی به کار نرفته بلکه با ضمایر به یک جمعیتی اشاره دارد .

مثل : آیه ۲۹ سوره فتح

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ (به مردم مسلمان همراه پیامبر در مدینه اشاره دارد) أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْرًا عَظِيمًا (۲۹)

۵. آیا جامعه برای خود حقیقتی دارد ؟

شهید مطهری در کتاب جامعه و تاریخ بحث مفصلی دارد تحت این عنوان:

آیا جامعه وجود اصیل و عینی دارد؟

جامعه ترکیبی از افراد است، اگر افراد نباشند جامعه وجود ندارد. اکنون بینیم این ترکیب چگونه ترکیبی است و رابطه فرد با جامعه چه رابطه‌ای است؟ در اینجا چند گونه نظریه می‌توان ابراز کرد:

الف. ترکیب جامعه از افراد ترکیب اعتباری است، یعنی واقعاً ترکیبی صورت نگرفته است. ترکیب واقعی آنگاه صورت می‌گیرد که یک سلسله امور در یکدیگر تأثیر نمایند و از یکدیگر متأثر گردند و در اثر آن تأثیر و تأثرها ... پدیده جدید با خواص مخصوص خود پدید آید آن گونه که در ترکیبهای شیمیایی می‌بینیم؛ مثلاً از

تأثیر و تأثر و فعل و انفعال دو گاز به نام اکسیژن و هیدروژن در یکدیگر و از یکدیگر، پدیده جدیدی با ماهیت جدید و خواص و آثار ویژه‌ای به نام «آب» پدید می‌آید. لازمه ترکیب حقیقی این است که اجزاء تشکیل دهنده پس از ترکیب و ادغام در یکدیگر ماهیت، خواص و آثار خود را از دست می‌دهند و در وجود «مرکب» حل می‌شوند.

انسانها در زندگی اجتماعی هرگز به این گونه در یکدیگر ادغام نمی‌شوند و در جامعه به عنوان «انسان الکل» حل نمی‌گردند.

پس جامعه وجود اصیل و عینی و حقیقی ندارد، وجود اعتباری و انتزاعی دارد؛ آنچه وجود اصیل و عینی و حقیقی دارد فرد است و بس. پس در عین اینکه زندگی انسانی در جامعه شکل و ماهیت اجتماعی دارد، افراد اجتماع به صورت یک مرکب حقیقی به نام «جامعه» در نمی‌آیند.

ب. جامعه مرکب حقیقی همانند مرکبات طبیعی نیست اما مرکب صناعی هست، و مرکب صناعی خود نوعی مرکب حقیقی است هر چند مرکب طبیعی نیست.

مرکب صناعی مانند یک ماشین که یک دستگاه مرتباً اجزاء است.

در مرکب طبیعی اجزاء، هم هویت خود را از دست می‌دهند و در «کل» حل می‌گردند و هم بالتبع و بالجبر استقلال اثر خود را.

اما در مرکب صناعی اجزاء، هویت خود را از دست نمی‌دهند ولی استقلال اثر خود را از دست می‌دهند ... مثلاً یک اتومبیل، اشیاء و یا اشخاص را با سرعت معین از محلی به محل دیگر منتقل می‌کند ... در ترکیب ماشین، همکاری و ارتباط و پیوستگی جبری میان اجزاء هست ولی محو هویت اجزاء در هویت کل در کار نیست بلکه کل، وجودی مستقل از اجزاء ندارد، کل عبارت است از مجموع اجزاء بعلاوه ارتباط مخصوص میان آنها.

جامعه نیز چنین است. جامعه از نهادها و تأسیسات اصلی و فرعی تشکیل شده است. این نهادها و افرادی که این نهادها به آنها وابسته است همه به یکدیگر وابسته و پیوسته‌اند. تغییر در هر نهادی - اعم از نهاد فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، سیاسی، قضائی، تربیتی - موجب تغییراتی در نهادهای دیگر است و زندگی اجتماعی به عنوان یک اثر قائم به کل ماشین اجتماع پدید می‌آید بدون آنکه افراد در کل جامعه و یا نهادها در شکل کلی جامعه هویت خود را از دست بدهند.

ج. جامعه مرکب حقیقی است از نوع مرکبات طبیعی؛ ترکیب روح‌ها و اندیشه‌ها و عاطفه‌ها و خواستها و اراده‌ها و بالاخره ترکیب فرهنگی نه ترکیب تن‌ها و اندامها.

همچنان که عناصر مادی در اثر تأثیر و تأثر با یکدیگر زمینه پیدایش یک پدیده جدید را فراهم می‌نمایند و به اصطلاح فلاسفه اجزاء ماده پس از فعل و انفعال و کسر و انکسار در یکدیگر و از یکدیگر استعداد صورت جدیدی می‌یابند و به این ترتیب مرکب جدید حادث می‌شود و اجزاء با هویت تازه به هستی خود ادامه می‌دهند؛ افراد انسان که هر کدام با سرمایه‌ای فطری و سرمایه‌ای اکتسابی از طبیعت وارد زندگی اجتماعی می‌شوند روحاً در یکدیگر ادغام می‌شوند و هویت روحی جدیدی که از آن به «روح جمعی» تعبیر می‌شود می‌یابند. این ترکیب، خود یک نوع ترکیب طبیعی مخصوص به خود است که برای آن شبیه و نظیری نمی‌توان یافت ...

د. جامعه مرکب حقیقی است بالاتر از مرکبات طبیعی.

در مرکبات طبیعی، اجزاء قبل از ترکیب از خود هویتی و آثاری دارند؛ در اثر تأثیر و تأثر در یکدیگر و از یکدیگر زمینه یک پدیده جدید پیدا می‌شود. اما افراد انسان در مرحله قبل از وجود اجتماعی هیچ هویت انسانی ندارند، ظرف خالی می‌باشند که فقط استعداد پذیرش روح جمعی را دارند. انسانها قطع نظر از وجود اجتماعی، حیوان محض می‌باشند که تنها استعداد انسانیت دارند و انسانیت انسان - یعنی احساس «من» انسانی، تفکر و اندیشه انسانی، عواطف انسانی و بالاخره آنچه از احساسها،

تمایلات، گرایشها، اندیشه‌ها، عواطف که به انسانیت مربوط می‌شود - در پرتو روح جمعی پیدا می‌شود و این روح جمعی است که این ظرف خالی را پر می‌کند و این شخص را به صورت شخصیت درمی‌آورد. روح جمعی همواره با انسان بوده و با آثار و تجلیات خود از اخلاق، مذهب، علم، فلسفه، هنر همیشه خواهد بود. تأثیر و تأثرها و فعل و انفعال‌های روحی و فرهنگی افراد در یکدیگر به واسطه روح جمعی و در پرتو روح جمعی پیدا می‌شود نه مقدم بر آن و در مرحله پیش از آن، و در حقیقت، جامعه‌شناسی انسان مقدم بر روان‌شناسی اوست. برخلاف نظریه قبل که برای انسان در مرحله قبل از وجود اجتماعی، روان‌شناسی قائل است و جامعه‌شناسی او را در مرحله و مرتبه بعد از روان‌شناسی او می‌داند، مطابق این نظریه اگر انسان وجود اجتماعی نمی‌داشت و اگر جامعه‌شناسی نمی‌داشت، روان‌شناسی فردی و روان‌شناسی فردی نداشت.

نظریه اول یک نظریه اصالة الفردی محض است، زیرا مطابق این نظریه جامعه نه وجود حقیقی دارد و نه قانون و سنت و نه سرنوشت و نه شناخت؛ تنها افرادند که وجود عینی دارند و موضوع شناخت قرار می‌گیرند؛ سرنوشت هر فرد مستقل از سرنوشت افراد دیگر است.

نظریه دوم نیز اصالة الفردی است؛ برای جامعه به عنوان یک کل و برای ترکیب افراد به عنوان یک ترکیب واقعی، اصالت و عینیت قائل نیست ولی این نظریه رابطه افراد را نوعی رابطه اصیل و عینی شبیه رابطه فیزیکی می‌داند.

مطابق این نظریه جامعه در عین اینکه وجود مستقل از افراد ندارد و تنها افرادند که وجود عینی و حقیقی دارند، ولی نظر به این که افراد و اجزاء جامعه مانند اجزاء یک کارخانه و یک ماشین وابسته به یکدیگرند و در یک رابطه علی و معلولی مکانیکی آثار و حرکاتشان به یکدیگر گره خورده است، افراد سرنوشت مشترک دارند و جامعه، یعنی این مجموعه مرتبط الاجزاء، از نظر رابطه خاص علی و معلولی مکانیکی که میان اجزانش برقرار است شناختی مستقل از شناخت هریک از اجزاء دارد.

اما نظریه سوم، هم فرد را اصیل می‌داند و هم جامعه را.

از آن نظر که وجود اجزاء جامعه (افراد) را در وجود جامعه حل شده نمی‌داند و برای جامعه وجودی یگانه مانند مرکبات شیمیایی قائل نیست، اصالة الفردی است، اما از آن جهت که نوع ترکیب افراد را از نظر مسائل روحی و فکری و عاطفی از نوع ترکیب شیمیایی می‌داند که افراد در جامعه هویت جدید می‌یابند که همان هویت جامعه است هر چند جامعه هویت یگانه ندارد، اصالة الاجتماعی است. بنا بر این نظریه در اثر تأثیر و تأثر اجزاء، واقعیت جدید و زنده‌ای پدید آمده است، روح جدید و شعور و وجدان و اراده و خواست جدید پدید آمده است علاوه بر شعور و وجدان و اراده و اندیشه فردی افراد، و بر شعور و وجدان افراد غلبه دارد.

و اما نظریه چهارم اصالة الاجتماعی محض است. مطابق این نظریه هر چه هست روح جمعی و وجدان جمعی و شعور جمعی و اراده و خواست جمعی و «من» جمعی است؛ شعور و وجدان فردی مظهری از شعور و وجدان جمعی است و بس.

آیات کریمه قرآن نظریه سوم را تأیید می‌کند.

قرآن در شکل یک کتاب علمی یا فلسفی بشری مسائل را طرح نمی‌کند، به شکل دیگری طرح می‌کند. قرآن مسائل مربوط به جامعه و فرد را به گونه‌ای برداشت می‌کند که نظریه سوم تأیید می‌شود. قرآن برای «امت» ها (جامعه‌ها) سرنوشت مشترک، نامه عمل مشترک، فهم و شعور، عمل، طاعت و عصیان قائل است. بدیهی است که «امت» اگر وجود عینی نداشته باشد، سرنوشت و فهم و شعور و طاعت و عصیان معنی ندارد. اینها دلیل است که قرآن به نوعی حیات قائل است که حیات جمعی و اجتماعی است. حیات جمعی صرفاً یک تشبیه و تمثیل نیست، یک حقیقت است، همچنان که مرگ جمعی نیز یک حقیقت است.

در سوره اعراف آیه ۳۴ می‌فرماید :

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ هر امتی (هر جامعه‌ای) مدت و پایانی دارد، مرگی دارد؛ پس آنگاه که پایان کارشان فرا رسد، ساعتی عقب‌تر یا جلوتر نمی‌افتند.

در این آیه سخن از یک حیات و زندگی است که لحظه پایان دارد و تخلف‌ناپذیر است، نه پیش‌افتادنی است و نه پس‌افتادنی، و این حیات به «امت» تعلق دارد نه به افراد. بدیهی است که افراد امت نه با یکدیگر و در یک لحظه بلکه به طور متناوب و متفرق حیات فردی خود را از دست می‌دهند.

در سوره مبارکه جاثیه آیه ۲۸ می‌فرماید: كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا: هر امت و جامعه‌ای به سوی «کتاب» و نوشته خودش برای رسیدگی خوانده می‌شود.

پس معلوم می‌شود نه تنها افراد هر کدام کتاب و نوشته و دفتری مخصوص به خود دارند، جامعه‌ها نیز از آن جهت که در شمار موجودات زنده و شاعر و مکلف و قابل‌تخاطب هستند و اراده و اختیار دارند، نامه عمل دارند و به سوی نامه عمل خود خوانده می‌شوند.

در سوره انعام آیه ۱۰۸ می‌فرماید: زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ عمل هر امتی را برای خود آنها زیبا قرار دادیم.

این آیه دلالت می‌کند که یک امت شعور واحد، معیارهای خاص، طرز تفکر خاص پیدا می‌کند و فهم و شعور و ادراک هر امتی مخصوص خود آن است؛ هر امتی با معیارهای خاصی قضاوت می‌کند (لااقل در مسائل مربوط به ادراکات عملی)؛ هر امتی ذوق و ذائقه ادراکی خاص دارد؛ بسا کارها که در دیده امتی زیبا و در دیده امتی دیگر نازیباست؛ جو اجتماعی امت است که ذائقه ادراکی افراد خود را اینچنین می‌سازد.

در سوره غافر آیه ۵ می‌فرماید: وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادُلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ: و هر امتی آهنگ پیامبر خویش کردند که او را بگیرند و به باطل با او جدل کردند تا حق را به این وسیله بشکنند؛ و چون چنین کردند من آنها را گرفتم؛ (مجازات کردم) پس چگونه بود عقاب من؟

در این آیه سخن از یک تصمیم و اراده ناشایسته اجتماعی است. سخن از تصمیمی اجتماعی برای معارضه بیهوده با حق است و سخن در این است که کیفر چنین آهنگ و تصمیم اجتماعی، عذاب عمومی و اجتماعی است.

در قرآن کریم احیاناً مواردی دیده می‌شود که کار یک فرد از افراد یک اجتماع به همه آن اجتماع نسبت داده می‌شود و یا کار یک نسل به نسلهای بعدی نسبت داده می‌شود و این در مواردی است که مردمی دارای یک تفکر اجتماعی و یک اراده اجتماعی و به اصطلاح دارای یک روح جمعی می‌باشند. مثلاً در داستان قوم ثمود عمل پی کردن شتر صالح را که ناشی از یک فرد بود به همه آن قوم نسبت می‌دهد: **فَعَقَرُوهَا** (آن قوم آن شتر را پی کردند)، همه قوم را به عنوان مرتکب جرم می‌شمارد همچنان که همه آنها را مستحق مجازات برای آن عمل می‌داند و می‌گوید: **فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ** علی علیه السلام در یکی از خطب نهج البلاغه در توضیح این مطلب می‌فرماید: **أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالسُّخْطُ** ای مردم! همانا آن چیزی که عموم را در خود گرد می‌آورد و وحدت می‌بخشد و سرنوشت مشترک به آنها می‌دهد خشنودی و خشم است.

هرگاه مردمی به صورت جمعی به کاری که واقع می‌شود- ولو به وسیله فرد و احد- خشنود یا ناخشنود باشند همه یک حکم و یک سرنوشت پیدا می‌کنند.

وَإِنَّمَا عَقَرَ نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَوْهُ بِالرِّضَا، **فَقَالَ سُبْحَانَهُ: فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ**؛ خداوند عذاب خویش را به صورت جمعی بر عموم مردم ثمود فرود آورد، زیرا که عموم مردم ثمود به تصمیمی که یک فرد گرفت خشنود بودند و آن تصمیم که به مرحله عمل درآمد در حقیقت تصمیم عموم بود. خداوند در سخن خودش کار پی کردن را در عین اینکه وسیله یک فرد صورت گرفته بود به جمع نسبت داد و گفت آن قوم پی کردند و نگفت فردی از آن قوم پی کرد.

اینجا نکته‌ای است که خوب است یادآوری شود و آن اینکه خشنودی به گناهی، مادام که صرفاً خشنودی باشد و عملاً شرکت در آن گناه تلقی نشود، گناه شمرده نمی‌شود؛ مثلاً فردی گناه می‌کند و دیگری پیش از گناه و یا بعد از آن از آن آگاه می‌شود و از آن خشنود می‌گردد. حتی خشنودی اگر به مرحله تصمیم برسد و به مرحله عمل نرسد باز هم گناه تلقی نمی‌شود، مثل اینکه خود فرد تصمیم به یک گناه می‌گیرد ولی عملاً به انجام نمی‌رسد. خشنودی آنگاه گناه تلقی می‌شود که نوعی شرکت در تصمیم گناه یک فرد و به نوعی مؤثر در تصمیم او و عمل او تلقی شود.

گناهان اجتماعی از این قبیل است. جو اجتماعی و روح جمعی به وقوع گناهی خشنود می‌گردد و آهنگ آن گناه را می‌نماید و یک فرد از افراد اجتماع که خشنودی اش جزئی از خشنودی جمع و تصمیمش جزئی از تصمیم جمع است مرتکب آن گناه می‌شود، و در اینجا است که گناه فرد گناه جمع است. سخن نهج البلاغه که ضمناً اشاره به مفاد آیه قرآن است، ناظر به چنین حقیقتی است نه به خشنودی و خشم محض که به هیچ وجه شرکت در تصمیم و عمل شخص مباشر گناه محسوب نشود

درس دوم:

اگر اسلام و قرآن برای جامعه هویتی قائل است، آیا می تواند دین خود را بدون تشکیل یک جامعه منسجم و یک حکومت، محقق سازد؟

به عبارت دیگر، سازوکار اسلام برای اجرایی کردن احکام خود و هویت بخشی به جامعه در مسیر اهدافش چیست؟

مقدمتاً جمله ای را از «ماکسیم رودنسون» مستشرق فرانسوی نقل کنیم. وی در کتاب خویش «اسلام، یک سیاست و عقیده» - که در واقع آن را بر ضد اسلام نگاهشته - به مقایسه دین اسلام با دیگر ادیان پرداخته و توجه و حساسیت غرب را به اسلام به جهت وجود دو ویژگی مهم در این دین می داند:

۱. دین اسلام دینی جهانی است و اختصاص به قوم و نژاد خاصی ندارد؛ پیروان این دین گویا از آغازین لحظات ایمانشان معتقدند که باید در جهت عرضه اسلام و گسترش آن در جهان تلاش کنند، چنانکه خود پیامبر اسلام در آغاز، سپس پیروان وی همان وظیفه را انجام دادند و سر از چین و هند درآوردند. بر خلاف بسیاری از ادیان و آیینها که رنگ قومی و جغرافیایی داشته و پیروان آن درصدد جهان شمول شدن دینشان نیستند.

۲. جوهره دین مسیحیت ارتباط انسان با خدا برای «نجات» است، و پیامی جز معنویت و ارتباط با خدا ندارد. بنیانگذار مسیحیت هرگز درصدد تأسیس یک حکومت دینی مسیحی نبوده، بلکه احترام به حاکمیت های موجود را نیز توصیه کرده است، نهایت انتظاری را که مسیحیت بعنوان یک دین در موضوع سیاست دارد همکاری دولتها با پدران روحانی در تأسیس و اداره کلیساها و آزادی تبلیغ و ارشاد مردم در کلیساهاست.

اما اسلام حقیقتاً یک طرح جامع و برنامه زندگی اجتماعی را به پیروانش عرضه کرده است، و آنها را موظف نموده تا به تحقق بخشیدن همه آن برنامه ها در جامعه، بلکه کره زمین پردازند. گویا مسلمانان از نظر دینی متعهدند که الگوی حکومتی مدینه را در سرتاسر جهان اجرا کنند.

از آنجا که اجرای آن برنامه کامل زندگی، جز با تشکیل حکومت دینی میسر نیست، از نخستین اقدامات آن تشکیل حکومت است، چنان که مسلمانان هم در صدر اسلام و هم بعدها به تأسیس امپراطوری پرداختند.

اما غرب شدیداً مایل است تا همه ادیان، نقشی مانند نقش مسیحیت کنونی داشته باشند، چنانکه بوداییان نیز همین نقش را دارند (ولی این امر ممکن نیست زیرا) مسلمانان معتقدند که خداوند «عادل» به چیزی کمتر از «اجرای عدالت در همه کره زمین» راضی نمی شود.

سپس وی تصریح می‌کند که این شناخت جدید از اسلام، بر اثر دگرگونیهای اخیر و نهضت اسلامی به ویژه انقلاب اسلامی ایران برای ما غریبان حاصل شد و دیدگاه سابق غریبان را نسبت به اسلام تغییر داد. (ر. ک: دائرة المعارف فقه مقارن، ج ۱، ص: ۵۵۵)

احکام فقهی اسلام را اگر نگاه کنیم متوجه می‌شویم که بدون حکومت یا اصلاً قابل اجرا نیست و یا به طور کامل قابلیت اجرایی ندارد ...

در دائرة المعارف فقه مقارن؛ ج ۱؛ ص ۵۳۶ آمده است:

با یک نظر دقیق می‌توان مباحث فقه را در چند عنوان خلاصه کرد:

۱. اموری که تنها وظیفه حکومت‌هاست و افراد جامعه و گروه‌ها و احزاب هرگز نمی‌توانند بدون تشکیل حکومت به سراغ آن بروند؛ از جمله:

الف) تشکیل بیت المال یا خزانه کشور:

هزینه‌های حکومت همواره از آن پرداخت می‌شود و بدون آن اداره حکومت ممکن نیست.

دستور جمع‌آوری زکات و خمس و نگهداری آن و نظارت بر امر انفال و غنائم جنگی که از منابع مهم بیت المال است.

ب) قضاوت: که عهده‌دار پایان دادن به اختلافات حقوقی و رفع مزاحمت از ظالمان و مجازات مجرمان می‌باشد. این منصب در تمام دنیا از جمله زیر مجموعه‌های حکومت‌ها محسوب می‌شود.

در فقه اسلامی «کتاب القضاء» و «کتاب الشهادات» مطرح است.

ج) احکام قصاص، دیات، جبران جنایات، مجازات متجاوزین به اموال، نفوس و اعراض مردم و احکام محارب و مفسد- یعنی کسانی که امنیت را از جامعه اسلامی سلب می‌کنند.

به یقین جز به دست حکومت قابل اجرا نیست. بنابراین وجود «کتاب القصاص» و «کتاب الدیات» و «کتاب الحدود» و احکام محارب و مفسد فی الارض در فقه اسلامی دلیل روشنی است که این فقه با حکومت عجین شده است.

در بسیاری از روایات اسلامی انجام این امور بر عهده امام المسلمین و کارگزاران او نهاده شده و حتی در جزئیات این احکام، عنوان مذکور به چشم می خورد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در جواب «حفص بن غیاث» که سؤال کرده بود مسئول اقامه حدود چه کسی است؟ فرمود: «إقامة الحدود إلى من إليه الحكم؛ اقامه حدود به عهده حاکم اسلامی است».

بر همین اساس، شیخ طوسی در کتاب النهایة تصریح می کند: «فأما الحدود فليس إقامتها إلا لسلطان الزمان؛ اقامه حدود برای کسی جز زمامدار وقت (یا کسی که از طرف او منصوب است) جایز نیست».

د) **جهاد یا به تعبیر دیگر دفاع از تمامیت کشورهای اسلامی** در برابر هجوم بیگانگان یکی دیگر از ابواب مهم فقه را تشکیل می دهد که بدون شک از وظایف حکومت هاست. درست است که جهاد و دفاع وظیفه هر مسلمان بالغی است ولی بی شک این کار بدون سازماندهی و تهیه ساز و برگ مناسب و اسلحه روز امکان پذیر نیست و این کار تنها از حکومت ساخته است؛ همانگونه که در تمام دنیا چنین است.

در عصر و زمان ما که جنگ ها صورت بسیار پیچیده تری به خود گرفته و نیاز به تشکیلات بسیار وسیعی دارد اعم از آموزش و تعلیم و تهیه سلاح های پیچیده و تکیه بر اطلاعات گسترده از وضع دشمن و برنامه ها و نقشه های او و تهیه هزینه های سنگین این امور، ضرورت تشکیل حکومت روشن تر است و به همین دلیل، همه جا حکومت ها را عهده دار آن می بینیم.

۲. احکامی که بخشی از آن مربوط به حکومت است.

بخشی از احکام اسلام به صورتی است که قسمتی از آن در اختیار عموم مسلمین و قسمتی دیگر تنها در اختیار حکومت است یعنی بدون تشکیل حکومت انجام آن امکان پذیر نیست. **مانند امر به معروف و نهی از منکر که در مرحله مواعظ قلبی و زبانی وظیفه عموم است؛ یعنی هر کس در درون خود باید طالب نیکی ها و مخالف بدی ها باشد و هر جا ترک معروف یا انجام منکری ببیند باید مرتکب آن را با بیان مناسب و مواعظ توأم با احترام از کار خود بازدارد.**

شیخ طوسی در کتاب نهاییه در این باره چنین می گوید: «و قد يكون الأمر بالمعروف باليد بأن يحمل الناس على التأييد و الردع و قتل النفوس و ضرب من الجراحات إلا أن هذا الضرب لا يجب فعله إلا بإذن السلطان؛ گاهی امر به معروف (و نهی از منکر) جنبه عملی دارد که مردم را وادار به ترک کارهای خلاف کنند و گاه لازم می شود تبهکاران را به قتل برسانند یا مجازات هایی که گاه منجر به جراحات می شود انجام دهند. این کار تنها به اذن حکومت جایز است».

۳. احکامی که بدون نظارت حکومت نمی توان انجام داد.

بخش دیگری از احکام فقهی است که گرچه ظاهراً وظیفه حکومت نیست ولی بدون نظارت و پشتوانه حکومت قابل اجرا نمی باشد؛ مانند:

الف) احکام مربوط به احوال شخصیه که جزو احکام مدنی است نظیر احکام طلاق و نکاح و نفقات و اولاد و مهور و

مثلاً قرآن مجید می گوید: «وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ قَبْلَ أَنْ يَجْلِهِنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرَخُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِنَعْتِدُوا»؛ و هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عدّه رسیدند یا به طرز صحیحی آنها را نگاه دارید (و آشتی کنید) و یا به طرز پسندیده‌ای آنها را رها سازید و هیچ گاه به منظور زیان رساندن و تعدّی به حقوق آنها، آنان را نگاه ندارید».

در آیه فوق، زوج موظف به یکی از دو کار در برابر زوجه است نخست «امساک به معروف» قبل از پایان عدّه؛ به این معنا که به همسری بازگردد و حقوق زوجه را تأمین کند و به صورت مقبول با او زندگی نماید و دوم «تسریح به احسان» است؛ یعنی کامل ساختن طلاق و رها سازی زن به طرز آبرومندانه توأم با ادای حقوق، و راه سوم را که امساک (و بازگشت به زوجیت) توأم با ضرر و با هدف انتقام جویی و زیان رساندن باشد، نفی کرده است. اکنون سؤال این است که چه ضمانتی وجود دارد که شوهر طبق رهنمود آیه فوق یکی از دو وظیفه نخست را در مقابل همسرش انجام دهد و راه سوم را برنگزیند؟ آیا تنها با پند و اندرز و موعظه امکان پذیر است؟ به یقین در همه موارد این کار میسر نیست، بلکه موارد زیادی پیش می آید که شوهر در برابر قانون خدا سرکشی می کند؛ اینجاست که حکومت دخالت نموده، او را مجبور به ادای حق زوجه از دو طریق بالا می سازد.

گاه موارد زیادی از بدرفتاری های مردان را نسبت به زنان می بینیم و بسیار می شود که مردانی ازدواج کرده و همسران خود را رها می کنند و به نقاط معلوم یا نامعلومی می روند و به توصیه های مصلحین برای انتخاب راه صحیح همسری و یا طریق مناسب جدایی گوش نمی دهند. آیا در این گونه موارد راهی جز این وجود دارد که حکومت دخالت کند و شوهران همسر آزار و بی منطق را که سبب عسر و حرج شدید برای زوجه شده اند و از حق طلاق سوء استفاده می نمایند، وادار به انجام وظیفه اسلامی کند. نخست با او اتمام حجت می شود که یا طلاق دهد یا به طرز شایسته و معقولی با همسرش زندگی کند؛ در غیر این صورت حاکم شرع او را طلاق می دهد و تمام حقوق او را از شوهر می گیرد.

ب) مسائل مربوط به تعلیم و تربیت از وظایفی است که بر دوش خود مردم گذاشته شده است، در فقه اسلامی از جمله حقوق فرزندان بر پدران و مادران «تعلیم و تربیت» شمرده شده است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در باب حقوق فرزندان بر والدین فرمود: «إِنَّ لَوَالِدٍ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَحْسُنَ اسْمَهُ، وَيَحْسُنَ أَدَبَهُ، وَيَعْلَمَهُ الْقُرْآنَ؛ فَزَنْدٌ بِرِ الْوَالِدِ وَنِزْ بِرِ الْوَالِدِ حَقٌّ دَارِدٌ، حَقٌّ بِرِ الْوَالِدِ أَنْ اسْتِ كِهْ فَزَنْدِ - جِزْ دَرِ مَعْصِيَةِ خِدَاوَنْدِ سُبْحَانَ - اِزْ اَوْ اِطَاعَتِ كَنْدِ. وَلِيْ حَقٌّ فَزَنْدِ بِرِ الْوَالِدِ أَنْ اسْتِ كِهْ نَامِ نِيكَ بَرَايِ اَوْ اِنْتِخَابِ كَنْدِ، وَيِ رَا نِيكَوْ اِدَبِ نَمَايِدْ وَبِهْ وَيِ قُرْآنِ بِيَاْمُوزِدِ».

به یقین ساماندهی این مسأله و تهیه برنامه‌های لازم و هماهنگ، بدون نظارت حکومت امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل، در عصر و زمان ما وزارت تعلیم و تربیت از مهمترین وزارتخانه‌های یک دولت است گرچه در سابق مسأله این قدر پررنگ نبود با این حال، حکومت‌ها بر امر تعلیم و تربیت در مدارس و حتی در مساجد نظارت داشتند و به یقین بدون نظارت حکومت و صرف هزینه‌های لازم از سوی او هدف نهایی تأمین نمی‌شود.

قرآن مجید مسأله تعلیم و تربیت را جزء وظایف پیغمبر صلی الله علیه و آله و به تعبیر دیگر از اهداف بعثت شمرده، می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ».

آیا این هدف بزرگ و مقدس بدون برنامه‌ریزی وسیع و گسترده برای تمام سطوح جامعه امکان‌پذیر است و آیا بدون تشکیل حکومت، این برنامه‌ریزی ممکن است؟

در «نهج البلاغه» نیز می‌خوانیم که علی علیه السلام می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ؛ مَنْ بَرَّ شِمَا حَقِّي دَارَمَ وَ شِمَا نِيْزِ بَرِّ مَنْ حَقِّي دَارِيْدُ».

سپس در شرح حقوق مردم بر رئیس حکومت می‌گوید: «و تعلیمکم کئیلا تجهلوا و تأدیبکم کئیما تعلموا؛ از حقوق شما بر من این است که شما را تعلیم دهم تا از جهل رهایی یابید و تربیت کنم تا آگاه شوید».

ج) **در مسائل حقوقی و روابط اقتصادی مردم با یکدیگر** که مجموعه معاملات و دادوستدهای مالی را شامل می‌شود در اسلام احکام فراوانی است که در کتاب البیع و کتاب الاجاره و کتاب الوصیه و کتاب الوقف و کتب فراوان دیگر این احکام به طور مشروح آمده است.

به یقین تنظیم و ساماندهی این امور و همچنین رفع اختلافات و منازعات در این ارتباط چیزی نیست که بدون قدرت حکومت انجام پذیرد.

بنابراین، اجرای این احکام اسلام به طور صحیح و خالی از هرج و مرج و کشمکش بدون دخالت حکومت امکان‌پذیر نیست. بنابراین باید قبول کنیم که این بخش از احکام فقهی نیز تشکیل حکومت را در کنار خود فرا می‌خواند.

۴. اجرای احکامی که وابسته به حکومت است.

یک سلسله احکام فقهی مسئول خاصی در جامعه ندارد و طبعاً بر عهده سازمان‌هایی است که وابسته به حکومت‌اند؛ مثلاً: تأمین امنیت داخلی و حفظ اموال و نفوس مردم و انجام «امور حسبه» و نظارت بر امور ایتم و رعیت و قُصْر و نظم شوارع و بازارها و نظارت بر نرخ‌ها همه از اموری است که در فقه اسلامی احکامی برای آن ذکر شده است. این امور چیزی نیست که به وسیله خود مردم و به صورت خود جوش انجام پذیرد بلکه اجرای آنها در هر جامعه‌ای بدون نظارت حکومت میسر نیست. علی‌علیه السلام در «عهدنامه مالک اشتر» که خود یکی از مهمترین شواهد بر عدم جدایی دین از حکومت است هنگامی که جامعه را به قشرهای متعددی تقسیم می‌کند وقتی نوبت به توصیه‌هایی درباره بازرگانان و صنعتگران می‌رسد از جمله دستورات آن حضرت این است که می‌فرماید: «فَأَمْنَعُ مِنَ الْاِحْتِكَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْعٌ مِنَ الْاِحْتِكَارِ بِمَوَازِينِ عَدْلٍ، وَ أَسْعَارٍ لَا تُجْحَفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُبْتَاعِ، فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَتَنْكَلُ بِهِ وَ عَاقِبَةُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ؛ بنابراین از احتکار به شدت جلوگیری کن که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن منع فرمود، باید خرید و فروش با شرایط آسان و با موازین عادلانه و با نرخ‌هایی باشد که نه به فروشنده زیان رساند و نه به خریدار و هرگاه کسی پس از نهی تو مرتکب احتکار شود او را کیفر کن و مجازات نما؛ مجازاتی به دور از اسراف و تندروی».

احتکار از گناهان اجتماعی است که برای آن در شریعت حدی مشخص نشده است و لذا تأدیب عامل آن نیازمند به وجود حکومت است.

ابن ابی الحدید معتزلی اندیشمند معروف پس از شرح و توضیح کلمات فوق از امیر مؤمنان علیه السلام می‌نویسد: «و أمره ان يؤدب فاعل ذلك من غير إسراف، و ذلك أنه دون المعاصي التي توجب الحدود، فغاية أمره من التعزير و الإهانة و المنع؛ آن حضرت به مالک فرمان داد که بدون زیاده روی محتکر را تأدیب کند؛ چرا که احتکار از گناهانی نیست که برای او «حد شرعی مخصوصی» معین شده باشد؛ لذا محتکر را باید تعزیر و نکوهش کرد و جلوی کار او را گرفت».

۵. احکامی که اجرای صحیح آن با حکومت انجام می شود.

بخش مهمی از احکام فقهی را عبادات تشکیل می دهد مانند نماز، روزه، حج و ... که رابطه خلق با خالق است و به نظر می رسد که ارتباطی با حکومت ندارد ولی با کمی دقت روشن می شود که این بخش نیز برای اجرای صحیح نظارت یا حمایت حکومت را می طلبد. همیشه در تاریخ اسلام شخصی به نام امیر الحاج از طرف حکومت های وقت تعیین می شد که بر امر حج این عبادت بزرگ و گسترده و دسته جمعی نظارت کنند و امامان جمعه نیز از سوی حکومت ها تعیین می شدند. این مطلب از عصر پیامبر شروع شد و حضرت افرادی را به عنوان امیر الحاج یا امام جمعه که بسیاری از موارد این کار بر عهده فرمانداران گذارده می شد، تعیین می کرد.

قرآن مجید نیز در یک تعبیر لطیف به این مسأله اشاره کرده می فرماید: «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»؛ یاوران حق کسانی هستند که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف می کنند و پایان همه کارها از آن خداست».

قرار گرفتن اقامه نماز در کنار زکات و امر به معروف و نهی از منکر نشان می دهد که همه این امور از توابع تمکّن در ارض و تشکیل حکومت است.

اعلام رؤیت هلال جهت هماهنگی بین مسلمین در برگزاری عید فطر یا آغاز ماه مبارک رمضان و برای انجام مناسک حج همواره بر عهده حکومتها بوده است.

شیخ طوسی در «تهذیب الاحکام» می گوید: «در سیره نبوی ثابت است که رؤیت هلال بر عهده رسول الله بوده است». البته در زمان های بعد نیز این مسأله ادامه یافت و حاکمان وقت رؤیت هلال را اعلام می کردند.

در ارتباط با امام جمعه در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که زمامدار و ولی امر مسلمین برای امامت اولویت دارد.

در روایتی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «در نماز جمعه بدین سبب خطبه قرار داده شده که یک اجتماع عمومی است و حاکم مسلمین بدین وسیله مردم را موعظه می کند، آنان را به اطاعت خداوند ترغیب و از معصیت برحذر می دارد و آنان را از مصالح دینی و دنیوی با خبر می سازد و حوادث جهانی را به اطلاع آنها می رساند»؛

(لأنّ الجمعة مشهد عام فأراد أن يكون للامير سبب إلى موعظتهم و ترغيبهم في الطاعة و ترهيبهم من المعصية، و توقيفهم على ما أراد من مصلحة دينهم و دنياهم و يخبرهم بما ورد عليهم من الآفاق).

۶. روابط با غیر مسلمین

بخشی از احکام فقهی مربوط به روابط مسلمین با غیر مسلمین است؛ مانند احکام ذمه (احکام اقلیت‌های مذهبی که در داخل جامعه اسلامی به صورت مسالمت‌آمیز زندگی می‌کنند) و همچنین احکامی که مربوط به همزیستی مسلمانان با دیگران و روابط تجاری و معاهدات و مانند آن است.

روشن است این بخش از احکام نیز بدون تشکیل حکومت و اجرای صحیح آنها به دست حاکمان مفهومی ندارد و به تعبیر دیگر: اینها جزء مسائل فردی و خصوصی نیست که هر کسی خودش اقدام به انجام آن کند بلکه مسائلی است که باید از طریق مقامات مسئول اجتماعی و سیاسی انجام پذیرد.

نتیجه آن که برای حرکت در مسیر تحول جامعه و انجام شاخص‌های مطلوب قرآنی چاره‌ای جز تشکیل حکومت اسلامی نیست.

شاخص‌های جامعه مطلوب از دیدگاه قرآن

از دیدگاه قرآن جامعه مطلوب دارای ویژگی‌ها و معیارهای متعددی است که به ترتیب مصحف شریف می‌توان عمده آنها را چنین بر شمرد:

۱- اعتدال

یکی از ویژگی‌های جامعه مطلوب از نگاه قرآن اعتدال است؛ جامعه‌ای به دور از افراط و تفریط، تندروی و کندروی. جامعه‌ای که همه نیازهای مادی و معنوی به گونه‌ای صحیح و متوازن در آن دیده شود.

قرآن کریم در وصف امت اسلامی می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (بقره: ۱۴۳): «همان گونه (که قبله شما یک قبله میانه است) شما را نیز امت میانه‌ای قرار دادیم (که در حد اعتدال که میان افراط و تفریط هستید) تا گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما».

آیه قبلش این است: سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبَلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۴۲) «به زودی سبک مغزان از مردم می‌گویند: چه چیز آنها را (مسلمانان

را) از قبله‌ای که بر آن بودند باز گردانید؟ بگو مشرق و مغرب از آن خدا است هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.»

در تفسیر نمونه ج ۱ ص ۴۸۰ به نقل از تفسیر مجمع البیان و برخی دیگر از تفاسیر آمده است: این آیه و چند آیه بعد به یکی از تحولات مهم تاریخ اسلام که موجی عظیم در میان مردم به وجود آورد اشاره می‌کند، توضیح اینکه: پیامبر اسلام مدت سیزده سال پس از بعثت در مکه، و چند ماه بعد از هجرت در مدینه به امر خدا به سوی "بیت المقدس" نماز می‌خواند، ولی بعد از آن قبله تغییر یافت و مسلمانان مامور شدند به سوی "کعبه" نماز بگذارند.

در اینکه مدت عبادت مسلمانان به سوی بیت المقدس در مدینه چند ماه بود مفسران اختلاف نظر دارند، از هفت ماه تا هفده ماه ذکر کرده‌اند، ولی هر چه بود در این مدت مورد سرزنش یهود قرار داشتند چرا که بیت المقدس در اصل قبله یهود بود، آنها به مسلمانان می‌گفتند: اینان از خود استقلال ندارند و به سوی قبله ما نماز می‌خوانند، و این دلیل آن است که ما بر حقیم.

این گفتگوها برای پیامبر اسلام و مسلمانان ناگوار بود، آنها از یک سو مطیع فرمان خدا بودند، و از سوی دیگر طعنه‌های یهود از آنها قطع نمی‌شد، برای همین جهت پیامبر ص شبها به اطراف آسمان می‌نگریست، گویا در انتظار وحی الهی بود.

مدتی از این انتظار گذشت، تا اینکه فرمان تغییر قبله صادر شد و در حالی که پیامبر دو رکعت نماز ظهر را در مسجد "بنی سالم" به سوی بیت المقدس خوانده بود جبرئیل مامور شد بازوی پیامبر ص را بگیرد و روی او را به سوی کعبه بگرداند.

یهود از این ماجرا سخت ناراحت شدند و طبق شیوه دیرینه خود به بهانه جویی و ایراد گیری پرداختند. آنها قبلا می‌گفتند: ما بهتر از مسلمانان هستیم، چرا که آنها از نظر قبله استقلال ندارند و پیرو ما هستند، اما همین که دستور تغییر قبله از ناحیه خدا صادر شد زبان به اعتراض گشودند.

در ادامه آیه ۱۴۳ نازل شد: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾

جمله «و کذلک جعلناکم امه وسطا» به چه اشاره دارد؟ برخی به میانه بودن قبله دانسته‌اند و در باره میانه بودن قبله گفتند: کعبه در وسط عالم (زمین) قرار دارد و یا چون قبله مسلمین میان شرق و غرب است؛ چون مسیحیان آن زمان عمدتاً در روم و غرب زندگی می‌کردند و به هنگام عبادت رو به بیت المقدس می‌ایستادند

که شرق آن ها می شد و یهودیان که عمدتاً در منطقه بابل و شام بودند و برای عبادت رو به غرب (بیت المقدس و فلسطین) می ایستادند.

مسلمانان در مدینه رو به جنوب - که میانه شرق و غرب بود- می ایستادند.

البته برخی از مفسران مثل المنار و الکاشف « و کذلک جعلناکم امه وسطا» را مربوط به وسط بودن قبله نمی دانند و می گویند مشرکان و یا یهود فقط به جنبه مادیت و برخی از مسیحیان تنها به جنبه رهبانیت پرداختند و ترک همه کمالات جسمی کرده اند ولی مسلمین حد وسط این دو هستند.

مفسران در تفسیر آیه ۱۴۳ که در ماجرای تغییر قبله نازل شده ، در باره مراد از امت وسط بودن نکته هایی بیان کرده اند؛ از جمله شیخ طوسی معنای آن را معتدل دانسته و آن را به اکثر مفسران نسبت داده است و در این باره روایتی نیز از رسول خدا نقل کرده که «وسطا» را به عدل (معتدل) تفسیر کرده است و در ادامه معنای «شهداء علی الناس» را نیز به معنای حجت بر مردم دانسته همان گونه که پیامبر ﷺ حجت بر مسلمانان است (ر.ک: طوسی ، التبیان، ج ۲، ص ۷-۸). فخر رازی نیز یکی از تفسیرها درباره «وسطا» را دوری از افراط و تفریط و غلو و تقصیر دانسته است (ر.ک: فخر رازی ، مفاتیح الغیب ، ج ۴، ص ۸۴-۸۵).

شیخ احمد مراغی می گوید: شما امت اسلامی را امتی نمونه و عادل قرار دادیم چرا که امتی وسط اید ، نه از گروه غالبان در دین و نه مقصران و کوتاه بینان. اسلام آمده است تا حق روح و جسم هر دو را جمع کند و همه حقوق انسانی را به مسلمانان عطا نماید. بدین وسیله می توانید هم حجت بر مادیین باشید که فقط به لذات دنیوی بسنده کرده اند و از مزایای روحی و معنوی ، خود را محروم ساخته اند و هم حجتی بر آنان باشید که غلو در دین کرده و خود را از همه لذات جسمی محروم ساخته و همه اموری حیات مادی را که خدا برای بشر مهیا نموده بر خود تحریم کرده اند (ر.ک: مراغی، تفسیر مراغی، ج ۲، ص ۶).

مرحوم محمد جواد مغنیه در تفسیر الکاشف می نویسد :

خداوند آنها را در دین معتدل قرار داد، حد وسط میان افراط و تفریط ... در بخش عقیده بین تعدد آلهه و الحاد و در اخلاق هم در تعلیماتش میان حق روح و جسد جمع کرد و میان این دو تعادل و توازن برقرار کرد. (الکاشف / ۱ / ۲۲۴)

۱. البته برخی عدل را به معنای خیارالناس (بهترین مردم) دانسته اند و همچنین در معنای شهادت نیز تفاسیر دیگری نقل شده است (همان) مرحوم طبرسی نیز این اقوال را نقل کرده است (ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۱۵-۴۱۶).

بنابراین، مقصود از امت وسط همان گونه که آیت‌الله مکارم شیرازی گفته‌اند: امتی است که از هر نظر در حد اعتدال باشد، نه کندرو و نه تندرو، نه در حد افراط و نه تفریط، الگو و نمونه ... گویا قرآن می‌خواهد رابطه‌ای میان همه برنامه‌های اسلامی ذکر کند و آن اینکه نه تنها قبله مسلمانان یک قبله میانه است که تمام برنامه‌هایشان این ویژگی را دارا است.

تعبیر به «گواه بودن» امت اسلامی بر مردم جهان، و همچنین «گواه بودن» پیامبر ﷺ نسبت به مسلمانان، ممکن است اشاره به اسوه و الگو بودن، بوده باشد، چرا که گواهان و شاهدان را همیشه از میان افراد نمونه انتخاب می‌کنند. یعنی شما با داشتن این عقائد و تعلیمات، امتی نمونه هستید همان‌طور که پیامبر در میان شما یک فرد نمونه است. شما با عمل و برنامه خود گواهی می‌دهید که یک انسان می‌تواند هم مرد دین باشد و هم مرد دنیا، در عین اجتماعی بودن جنبه‌های معنوی و روحانی خود را کاملاً حفظ کند، شما با این عقائد و برنامه‌ها گواهی می‌دهید که دین و علم، دنیا و آخرت، نه تنها تضادی با هم ندارند بلکه یکی در خدمت دیگری است (ر.ک: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱، ۴۸۳ - ۴۸۴).

به هر حال، دوری از افراط و تفریط در آیه دیگر هم منعکس است. در آیات ۸۷ - ۸۹ مائده:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرُمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۸۷) وَ كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (۸۸) لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَ لَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۸۹)

در شان نزول آیه مفسران آورده‌اند: روزی پیامبر درباره رستاخیز و وضع مردم در آن دادگاه بزرگ الهی بیاناتی فرمود، این بیانات مردم را تکان داد و جمعی گریستند به دنبال آن جمعی از یاران پیامبر ص تصمیم گرفتند، پاره‌ای از لداث و راحتیا را بر خود تحریم کرده و به جای آن به عبادت پردازند...

روزی همسر عثمان بن مظعون نزد عایشه آمد، او زن جوان و صاحب جمالی بود، عایشه از وضع او متعجب شد و گفت: چرا به خودت نمی‌رسی، و زینت نمی‌کنی؟! در پاسخ گفت: برای چه کسی زینت کنم؟ همسرمدتی است که مرا ترک گفته و رهبانیت پیش گرفته است، این سخن به گوش پیامبر (ص) رسید، فرمان داد همه مسلمانان به مسجد آیند، هنگامی که مردم در مسجد اجتماع کردند، بالای منبر قرار گرفت، پس از حمد و ثنای پروردگار گفت: چرا بعضی از شما چیزهای پاکیزه را بر خود حرام کرده‌اید؟ من سنت خود را برای شما بازگو

می‌کنم هر کس از آن روی گرداند از من نیست، من قسمتی از شب را می‌خوابم و با همسرانم آمیزش دارم و همه روزها را روزه نمی‌گیرم.

آگاه باشید من هرگز به شما دستور نمی‌دهم که مانند کشیشان مسیحی و رهبانها ترک دنیا گوئید زیرا این گونه مسائل و همچنین دیرنشینی در آئین من نیست، رهبانیت امت من در جهاد است (اگر می‌خواهید ترک دنیا گوئید چه بهتر که در راه سازنده‌ای همچون جهاد باشد...) بر خود سخت نگیرید زیرا جمعی از پیشینیان شما بر اثر سخت گرفتن بر خود هلاک شدند. آنها که سوگند یاد کرده بودند این امور را ترک کنند، برخاستند و گفتند: ای پیامبر! ما در این راه سوگند یاد کرده‌ایم وظیفه ما در برابر سوگندمان چیست؟ آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

در نهج البلاغه داستان برخورد علی (ع) با علاء بن زیاد و عاصم بن زیاد مهم و آموزنده است: خطبه ۲۰۹ و من کلام له ع بالبصرة و قد دخل علی العلاء بن زیاد الحارثی و هو من أصحابه - یعوده، فلما رأى سعة داره قال: مَا كُنْتُ تَصْنَعُ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا وَ أَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتُ أَحْوَجَ؟ وَ بَلَى إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ تَقْرِي فِيهَا الضَّيْفَ وَ تَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ وَ تُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ (ای علاء بن زیاد) با این خانه وسیع در این دنیا، چه می‌خواهی بکنی و آن را برای چه می‌خواهی؟! در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری، آری! اگر بخواهی می‌توانی به وسیله آن به آخرت برسی (و سعادت‌مند شوی) به این گونه که از میهمانان در آن پذیرایی کنی و صله رحم در آن بجا آوری و حقوق شرعی و الهی آن را پردازی؛ اگر چنین کنی به وسیله این خانه به خانه آخرت نائل شده‌ای

فَقَالَ لَهُ الْعَلَاءُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْكُو إِلَيْكَ أَحْيَى عَاصِمِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ وَمَا لَهُ؟ قَالَ: لِبَسِّ الْعِبَاءَةِ وَ تَخَلِّي عَنِ الدُّنْيَا. قَالَ عَلِيٌّ بِهِ فَلَمَّا جَاءَ قَالَ يَا غَدَى نَفْسِهِ لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْحَبِيبُ أَمَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَ وَلَدَكَ أَمْ تَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ! قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةٍ مُلْبِسِكَ وَ جُسُوبَةٍ مَا كَلِّكَ! قَالَ: وَيَحْكُكَ إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ [الْحَقِّ] الْعَدْلَ أَنْ يَقْدِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ

هنگامی که سخن امام علیه السلام با علاء بن زیاد به اینجا رسید) علاء گفت: ای امیر مؤمنان از برادرم «عاصم بن زیاد» نزد تو شکایت می‌آورم. امام علیه السلام فرمود: مگر چه کرده؟ عرض کرد عبايي پوشیده و از دنیا کناره‌گیری کرده است، امام علیه السلام فرمود: او را نزد من آور، هنگامی که «عاصم» نزد امام علیه السلام آمد حضرت به او فرمود: ای دشمن حقیر خویشتن! شیطان تو را (فريب داده و در بیابان زندگی) سرگردان ساخته (اگر بر خود رحم نمی‌کنی) چرا به خانواده و فرزندان رحم نکردی؟ تو گمان می‌کنی خداوند طیبات را بر تو حلال کرده ولی دوست ندارد که از آنها بهره ببری؟! تو در پیشگاه خدا بی‌ارزش‌تر از آن هستی که این گونه با

تو رفتار کند. عاصم گفت: ای امیر مؤمنان علیه السلام تو خود با این لباس خشن و آن غذای ناگوار به سر می‌بری! امام علیه السلام در پاسخ فرمود: وای بر تو، من مانند تو نیستم (و وظیفه‌ای غیر از تو دارم، زیرا) خداوند بر پیشوایان حق و عدالت واجب کرده که بر خود سخت بگیرند و همچون افراد ضعیف مردم زندگی کنند تا فقر، آنها را به طغیان و سرکشی (در برابر فرمان خدا) وادار نکند.

رعایت اعتدال در همه امور:

در هزینه زندگی (دوری از اسراف و اقتار و سخت گیری)

قوه غضبیه (دوری از تهور و جبن) بلکه شجاعت که حد وسط است.

توجه به مادیات (دوری از توغل و غرق شدن در مادیات و محروم کردن از بهره مندی از دنیا)

در امور خانوادگی (دوری از بد بینی به همسر و بی غیرتی؛ دروی از حصر و محدودیت فرزند و آزادی کامل و بی نظارتی).

نکته: در چند روایت ائمه مراد از امت وسط را خود شان دانسته اند، که البته مصداق اتم و از قبیل جری و تطبیق است

عن یزید العجلی. قال: سألت أبا عبد الله - عليه السلام - عن قول الله - عز وجل - وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ. فقال: نحن الأمة الوسط. ونحن شهداء الله على خلقه و حجته في أرضه. (تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب ج ۲ ص ۱۷۸).

در برخی از روایات از علی - علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِيَّانَا عَنِي بِقَوْلِهِ: «لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا». فرسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله - شاهد علينا و نحن شهداء الله على خلقه. و حجته في أرضه. و نحن الذين قال الله تعالى: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا.

ائمه هم امت وسط هستند چون فرمود: في رواية أخرى قال: إلینا یرجع الغالی. و بنا یرجع المقصر. (تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب ج ۲ ص ۱۷۹)

آن حد وسط از دین که باید غالبان به آنها برگردند و مقصران به آن ها ملحق شوند، ائمه هستند.

۲. پایبندی به امر به معروف و نهی از منکر

سرنوشت مشترک امت اسلامی، سبب حس مسئولیت هر یک از افراد امت اسلامی نسبت به یکدیگر می شود و از اینجا مراقبت از یکدیگر در عرصه معنویت و حفظ ارزش های دینی شکل می گیرد و در پی آن امر به معروف و نهی از منکر در جامعه اسلامی تحقق می یابد. قرآن کریم امت اسلامی را به سبب انجام این دو فریضه بهترین امت معرفی می کند که از همین جا معیار دیگر جامعه مطلوب از دیدگاه قرآن به دست می آید؛ می فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (آل عمران/ ۱۱۰)؛ «شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شدید (چه اینکه) امر به معروف می کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان دارید».

مطابق تفسیر مرحوم طبرسی، شما به دلیل آن که امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید، بهترین امت اید. بنابر این، این ویژگی ها در تحقق بهترین امت بودن شرط است؛ همان گونه که از برخی از صحابه نقل شده است که گفته: هر کس بخواهد بهترین امت این باشد، باید این شرائط سه گانه را (ایمان به خدا، امر به معروف و نهی از منکر) به درستی ادا کند (ر.ک: طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۱۱).

علامه طباطبایی نیز به این نکته توجه کرده و گفته است: شما امت اسلامی بهترین امتی هستید که میان همه ملتها آفریده شده و آشکار شده اید به این دلیل که امر به معروف و نهی از منکر می کنید (ر.ک: طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۳۷۷).

بنابر این، مسلمانان تا زمانی یک «امت ممتاز» محسوب می گردند که دعوت به سوی نیکی ها و مبارزه با فساد را فراموش نکنند، و آن روز که این دو وظیفه فراموش شد نه بهترین امتند و نه به سود جامعه بشریت خواهند بود (ر.ک: مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۹).

برخی از مفسران به تقدیم این دو فریضه بر ایمان به خدا در این آیه توجه کرده و نوشته اند: در اینجا امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان بخدا مقدم داشته شده و این نشانه اهمیت و عظمت این دو فریضه بزرگ الهی است، به علاوه انجام این دو فریضه ضامن گسترش ایمان و اجرای همه قوانین فردی و اجتماعی می باشد و ضامن اجرا عملا بر خود قانون مقدم است. از همه گذشته اگر این دو وظیفه اجرا نگردد ریشه های ایمان در دلها نیز سست می گردد، و پایه های آن فرو می ریزد، و بهمین جهات بر ایمان مقدم داشته شده است (مکارم شیرازی، همان).

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: **إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَا جُ الصُّلْحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تَقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ** (کافی ج ۵ / ص ۵۶)

همچنین پس از اعلام اذن جهاد و بیان فلسفه آن در آیات ۳۹ و ۴۰ سوره حج، در آیه ۴۱ در اوصاف مجاهدان و یاران خدا و اهداف آن ها می فرماید: **الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ**؛ یاران خدا کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند».

در حقیقت از ویژگی های جامعه مطلوب در قرآن، برپایی نماز، ادای زکات و امر به معروف و نهی از منکر بیان شده است که در ضمن بیان اوصاف مجاهدان راه خدا و انگیزه جهاد آنان بیان گردیده است. به تعبیر برخی از مفسران، این آیه از هر کسی که خداوند به او قدرت بخشیده - به اندازه قدرتش - از او تعهد در اجرای این امور گرفته است (ابن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز، ج ۴، ص ۱۲۶).

به گفته یکی از مفسران: این کلام، توجه دادن خداوند است به شکر نعمت نصرت الاهی؛ که با انجام آن، پیروزی ها ادامه خواهد داشت و جمعیت آنان سر و سامان خواهد یافت و از آسیب در کارهایشان جلوگیری خواهد شد؛ اما اگر از مسیر منحرف شوند و از انجام این اوامر کوتاهی ورزند، ضمانت نصرت الاهی و پیروزی ها را از دست خواهند داد (ر.ک: ابن عاشور، التحرير و التنویر، ج ۱۷، ص ۲۰۳).

به تعبیر تفسیر نمونه آنها هرگز پس از پیروزی، همچون خود کامگان و جباران، به عیش و نوش و لهو و لعب نمی پردازند، و در غرور و مستی فرو نمی روند، بلکه پیروزیها و موفقیتها را نردبانی برای ساختن خویش و جامعه قرار می دهند آنها پس از قدرت یافتن تبدیل به یک طاغوت جدید نمی شوند، ارتباطشان با خدا محکم و با خلق خدا نیز مستحکم است چرا که "صلاة" (نماز) سمبل پیوند با خالق است، و "زکات" رمزی برای پیوند با خلق، و امر به معروف و نهی از منکر پایه های اساسی ساختن یک جامعه سالم محسوب می شود (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۱۷).

به هر حال، ویژگی دیگر مراقبتی معنوی که از آن به امر به معروف و نهی از منکر تعبیر می شود، به اندازه ای در جامعه اسلامی مهم است که مسلمانان عصر پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) به هنگام خداحافظی آیات سوره «عصر» را برای یکدیگر می خواندند (ر.ک: سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۹۲) (کان الرجال من أصحاب

رسول الله صلى الله عليه و سلم إذا التقيا لم يتفرقا حتى يقرأ أحدهما على الآخر سورة وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَى آخِرِهَا ثُمَّ يَسْلُمُ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرِ)

و با این آیات، یکدیگر را به ایستادگی در مسیر حق و و صبوری به هنگام مشکلات در راه خدا توصیه می کردند.

مراقبت از یکدیگر تنها در مسائل جسمی و ظاهری نیست ، در ایمان و اعتقاد و ارزش ها هم وجود دارد.

روایت جالبی است از امام صادق (ع) که یکی از یارانش را خطاب می کند. عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لِي مُبْتَدِئًا يَا سَمَاعَةُ مَا هَذَا الَّذِي كَانَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ جَمَالِكَ إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ فَحَاشًا أَوْ صَحَابًا (پر سر و صدا و جنجالی) أَوْ لَعَانًا! فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ ذَلِكَ أَنَّهُ ظَلَمَنِي! فَقَالَ: إِنْ كَانَ ظَلَمَكَ لَقَدْ أَرَبَيْتَ عَلَيْهِ (بر آن افزودی) إِنْ هَذَا لَيْسَ مِنْ فِعَالِي وَ لَا أَمْرٌ بِهِ شِيعَتِي! اسْتَغْفِرُ رَبِّيكَ وَ لَا تَعُدْ! قُلْتُ: اسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ لَا أَعُودُ. (الكافی ط - الإسلامية) ج ۲ ص ۳۲۶).

قرآن کریم جمعی از بنی اسرائیل را به سبب سستی در نهی از منکر مورد لعن قرار داد؛ فرمود: لِّلْعِینِ الَّذِینَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (مائده: ۷۸ - ۷۹)؛ « آنها که از بنی اسرائیل کافر شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن (و نفرین) شدند، این بخاطر آن بود که گناه می کردند و تجاوز می نمودند. آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند چه بد کاری انجام می دادند».

در واقع جامعه ای که در آن منکرات انجام می شود و کسی از آن نهی نمی کند، جامعه ای نا مطلوب، نکوهش شده و مورد خشم خداوند است.

دو نکته :

۱. روایات فراوان در باره اهمیت امر بمعروف و نهی از منکر

روایات در باره امر بمعروف و نهی از منکر فراوان است

رسول خدا (ص) فرمود: وَرُويَ عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ نَزَعَتْ مِنْهُمْ الْأَبْرَكَاتِ وَسُلْطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَكَأ فِي السَّمَاءِ. (تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۱۸۱)

حد اقل امر و نهی در روایتی بیان شده: كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا مَرَّ بِجَمَاعَةٍ يَخْتَصِمُونَ لَا يَجُوزُهُمْ حَتَّى يَقُولَ ثَلَاثًا اتَّقُوا اللَّهَ يَرْفَعُ بِهَا صَوْتَهُ. الكافي.

(ط - الإسلامية) ج ۵ ص ۵۹

ترک آن دامن همه را می گیرد؛ در ادامه همان روایت آمده: وَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى شُعَيْبِ النَّبِيِّ ص أَنِّي مُعَذِّبٌ مِنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِّينَ أَلْفًا مِنْ خِيَارِهِمْ فَقَالَ يَا رَبُّ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ فَمَا بَالُ الْأَخْيَارِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَغْضَبُوا لِعُصْبِي.

۲. مهم ترین امر بمعروف و نهی از منکر، امر و نهی حاکمان است.

علتش نیز روشن است که از طرفی چون قدرت فساد می آورد، مراقبت و امر و نهی حاکمان سبب کنترل آن ها می شود. و از سوی دیگر، مردم از اجرای عدالت و حق طلبی حاکمان خاطرشان آسوده است و خود را شریک کشور می دانند.

روایت جالبی از امیر مومنان علی (ع) است (حکمت ۳۷۴) که ابتدایش در باره امر بمعروف و نهی از منکر است و جمله پایانی اش خیلی جالب است. فرمود: وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّي...، وَ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدَلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.

(بدانید) تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون آب دهان است در برابر دریایی عمیق و پهناور. امر به معروف و نهی از منکر نه مرگ کسی را نزدیک می کند و نه از روزی کسی می کاهد (و بدانید) از همه این ها مهمتر سخن حقی است که در برابر سلطان ستمگری گفته شود (و از مظلومی در مقابل آن ظالم دفاع گردد).

خود حضرت می فرمود با من راحت سخن بگوئید و بدون لکنت حرف بزنید. (خطبه ۲۱۶) فرمود:

وَ إِنِّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوَلَاءِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَ يُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ (بدانید! از بدترین و سخیف ترین حالات زمامداران نزد مردم صالح این است که گمان برده شود آنها دوست دار تفاخرنده و کار آنها را بر نوعی کبر و برتری جویی حمل کنند،)

وَ قَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالَ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحِبُّ الْأِطْرَاءَ وَ اسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ وَ كَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ وَ لَوْ كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ أَنْحِطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعِظْمَةِ وَ الْكِبْرِيَاءِ (من خوش ندارم که این فکر در ذهن شما جولان کند که مدح و ستایش را دوست دارم و از شنیدن آن لذت می‌برم. من بحمد الله چنین نیستم و به فرض که من (به مقتضای طبیعت بشری) مدح و ثنا را دوست می‌داشتم، آن را به سبب خضوع و تواضع در برابر خداوند سبحان ترک می‌کردم. خداوندی که با عظمت و کبریایش از همه سزاوارتر برای ثنا و ستایش است)

وَ رَبَّمَا اسْتَحَلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ فَلَا تَتَّبِعُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حُقُوقِ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدَائِهَا وَ فَرَائِضَ لَا بُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا (بسیار می‌شود که مردم، ستودن افراد را به جهت تلاشهایشان (در ادای حق) شیرین می‌شمرند (ممکن است این امر برای شما ایرادی نداشته باشد، ولی من از شما می‌خواهم که) مرا با سخنان زیبای خود به جهت اینکه در پیشگاه خداوند و نزد شما به سبب احساس مسئولیت الهی حقوقتان را ادا کرده‌ام نستاید (چرا که) هنوز در ادای آنها به طور کامل فراغت نیافته‌ام و واجباتی که بر عهده دارم کاملاً به مرحله اجرا در نیامده است.)

فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَ لَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَ لَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ (با من آن گونه که با زمامداران ستمگر سخن گفته می‌شود، سخن نگویند و آن گونه که مردم خود را در برابر حاکمان تندخو و جبار حفظ می‌کنند محدود نسازید و به طور تصنعی و منافقانه با من رفتار نکنید)

وَ لَا تَطَّنُوا بِي اسْتِثْقَالَ فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَ لَا التِّمَّاسَ إِعْظَامَ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مِنْ اسْتِثْقَالِ الْحَقِّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَأَنَّ الْعَمَلَ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ (هرگز درباره من گمان مبرید که درباره حقی که به من پیشنهاد می‌کنید کوتاهی کنم (یا ناراحت شوم) و هرگز خیال نکنید من در پی بزرگ ساختن خویشتم، زیرا کسی که شنیدن حق یا پیشنهاد عدالت به او برایش سنگین باشد عمل به آن دو، برای او سخت‌تر و سنگین‌تر است)

فَلَا تَكْفُؤُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ وَ لَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَّ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عبيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا (بنابراین از گفتن سخن حق یا مشورت عادلانه، خودداری نکنید، زیرا من (به عنوان یک انسان و نه به عنوان یک امام معصوم) خود را بالاتر از آن نمی‌دانم که اشتباه کنم و از خطا در کارهایم ایمن نیستم مگر اینکه خداوندی که از من قادرتر است مرا از خطا حفظ کند. به یقین من و شما بندگان و مملوک پروردگاری هستیم که جز او پروردگاری نیست و آنچنان در وجود ما تصرف دارد که ما آن گونه، قدرت تصرف در خویش را نداریم.)

بنابر این ، از شاخص های دیگر جامعه مطلوب امر بمعروف و نهی از منکر فراگیر در جامعه است، که بتوان شریعت و ارزش ها را حفظ کرد و از حق خدا و حقوق مردم دفاع کرد و این البته شامل امر بمعروف و نهی از منکر نسبت به حاکمان را شامل می شود.

۳. اتحاد و انسجام اجتماعی

از معیارهای دیگر جامعه مطلوب قرآنی ، جامعه ای است که در میان مردم مسلمان آن اتحاد بوده و از تفرقه به دور باشند؛ قرآن کریم در آیه ۱۰۳ آل عمران می فرماید: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾؛ « و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هر گونه وسیله ارتباط دیگر) چنگ زید و پراکنده نشوید، و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود بیاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او در میان دل های شما الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او برادر شدید، و شما بر لب حفره ای از آتش بودید، خدا شما را از آنجا برگرفت (و نجات داد) این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد شاید هدایت شوید».

شان نزول آیه جالب است. افتخر رجلان من الأوس و الخزرج ثعلبه بن غنم من الأوس و أسعد بن زراره من الخزرج فقال الأوسی منا خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و منا حنظله غسیل الملائکه و منا عاصم بن ثابت بن أفلح حمی الدین و منا سعد بن معاذ الذی اهتز عرش الرحمن له و رضی الله بحکمہ فی بنی قریظه و قال الخزرجی منا أربعة أحکموا القرآن أبی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و أبو زید و منا سعد بن عبادہ خطیب الأنصار و رئیسهم فجرى الحديث بينهما فغضبا و تفاخرا و ناديا فجاء الأوس إلى الأوسی و الخزرج إلى الخزرجی و معهم السلاح فبلغ ذلك النبي (ص) فركب حمارا و أتاهم فأنزل الله هذه الآيات فقرأها عليهم فاصطلحوا. (مجمع البيان فی تفسیر القرآن ج ۲ ص ۸۰۴)

در این آیه از یک سو ، به اعتصام همه مسلمین به ریسمان محکم الهی تاکید کرده و در واقع آن ها را از تفرقه بر حذر داشته و از سوی دیگر، پلی به گذشته مسلمانان زده است که پیش از اسلام در آتش اختلاف می سوختند و تفرقه و در گیری های قبیله ای آن ها را تالبه پرتگاه و نابودی کامل پیش برده بود، تا آن که به برکت اسلام و حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله و سلم) نعمت برادری و اتحاد میان آنان ایجاد شد و آنان را از روزگار سخت نجات داد.

مراد از «حبل الله» یا دین اسلام و یا کتاب خدا (بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۲، ص ۳۱)، یا اهل بیت (علیهم السلام) (حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۳۷۷)، یا همه این موارد (طبرسی، مجمع البیان، ج ۲، ص ۸۵) است. «زیرا منظور از ریسمان الهی هر گونه وسیله ارتباط با ذات پاک خداوند است، خواه این وسیله، اسلام باشد، یا قرآن، یا پیامبر و اهل بیت او، و به عبارت دیگر تمام آنچه گفته شد، در مفهوم وسیع "ارتباط با خدا" که از معنی «بِحَبْلِ اللَّهِ» استفاده می‌شود، جمع است» (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۹).

علامه طباطبایی می‌نویسد: آیه قبل (۱۰۲) که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» این آیه متعرض حکم فردی است که هر کسی باید به طور کامل متقی باشد و به گونه ای زندگی کند که مسلم بمیرد. اما آیه محل بحث متعرض حکم جماعت و مردم همه با هم است. لذا فرمود «جمیعاً» و فرمود: «وَلَا تَفَرَّقُوا» بنابر این، قرآن جامعه اسلامی را با هم امر به اعتصام به حبل الله می‌کند که مقصود کتاب و سنت است (المیزان ج ۳ ص ۳۶۹).

روشن است که تنها کتاب الله نمی‌تواند مقصود باشد، زیرا این کتاب یک متن صامت است که نیاز به مفسر و مجری دارد، لذا کنار آن باید رسول خدا (ص) و در عصر بعدی امام (ع) باشد.

در روایتی است که: عن عبد الله بن عباس، قال: كنا عند رسول الله (صلى الله عليه وآله) إذ جاء أعرابي، فقال: يا رسول الله، سمعتك تقول: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً فما حبل الله الذي أعتصم به؟ فضرب النبي (صلى الله عليه وآله) يده في يد علي (عليه السلام) و قال: «تمسكوا بهذا، فهذا هو الحبل المتين».

در روایت دیگر آمده است: جعفر بن محمد (علیهما السلام) فی قوله تعالى: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا. قال: «نحن حبل الله الذي قال الله: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا». (البرهان فی تفسیر القرآن ج ۱ ص ۶۷۲)

قرآن مانند متن قانون اساسی است که کنار آن ولی فقیه هم باید باشد که جلوی سوء استفاده را بگیرد.

کتاب خدا و عترت هر دو در کنار هم مانع گمراهی هستند. (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی ابدا)

از سوی دیگر، در آیه ۱۰۵، همین سوره (آل عمران) به صراحت از تفرقه پرهیز می‌دهد: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ «و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند (آنهم) پس از آنکه نشانه‌های روشن (پروردگار) به آنان رسید، و آنها عذاب عظیمی دارند».

در آیه ۶۵ سوره انعام، تفرقه را همانند بلاهای سخت و ویرانگر آسمانی و زمینی معرفی کرده است؛ فرموده: **﴿قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ﴾**؛ «بگو او قادر است که عذابی از طرف فوق یا از زیر پای شما بر شما بفرستد یا به صورت دسته‌های پراکنده شما را با هم بیامیزد، و طعم جنگ (و ناراحتی) را به هر یک از شما به وسیله دیگری بچشاند».

تعبیر «یلبسکم شیعا» نشان می‌دهد که مسئله اختلاف کلمه و پراکندگی در میان جمعیت به قدری خطرناک است که در ردیف عذابهای آسمانی و صاعقه‌ها و زلزله‌ها قرار گرفته است، و راستی چنین است، بلکه گاهی ویرانی‌های ناشی از اختلاف و پراکندگی به درجات بیشتر از ویرانیهای ناشی از صاعقه‌ها و زلزله‌ها است، کرارا دیده شده است کشورهای آباد در سایه شوم نفاق و تفرقه به نابودی مطلق کشیده شده است و این جمله هشدار است به همه مسلمانان جهان! (مکارم شیرازی، همان، ج ۵، ص ۲۸۴). (مثل اختلاف مسلمانان در سوریه و عراق)

امیرمومنان (علیه السلام) در خطبه ۱۲۷ نهج البلاغه همراه با تأکید بر اتحاد و پرهیز از تفرقه، به آسیب تفرقه و تک روی‌ها نیز اشاره می‌کند؛ می‌فرماید: **﴿وَالزُّمُو السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ أَلَا مَنْ دَعَا إِلَىٰ هَذَا الشُّعَارِ فَاقْتُلُوهُ وَلَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ﴾**؛ «همیشه همراه جمعیت‌های بزرگ (اکثریت طرفدار حق) باشید، که دست خدا با جمعیت است. از جدایی و تفرقه پرهیزید؛ زیرا افراد تنها و جدا، نصیب شیطانند، همانگونه که گوسفند تک‌رو، طعمه گرگ است. آگاه باشید! هر کس مردم را به این شعار (تفرقه) دعوت کند او را به قتل برسانید، هر چند زیر عمامه من باشد (و به من پناهنده شود)».

نتیجه آن که اتحاد و برادری میان مسلمانان، از ویژگی‌های یک جامعه مطلوب و تفرقه و اختلاف نشانه جامعه‌ای نامطلوب و ویران است.

گرفتاری امروز امت اسلامی تفرقه است. علل آن:

۱. اختلافات مذهبی

در این مورد هم جهالت‌ها و هم دست‌های خارجی دخالت دارد.

در زمان قاجاریه در کنار سفارت حکومت عثمانی در تهران، مسجد کوچکی وجود داشت. امام جماعت آن مسجد می گوید: شخص روزه خوانی را دیدم که هر روز صبح به مسجد می آمد و روزه حضرت زهرا (ع) را می خواند و به خلیفه دوم و اهل سنت ناسزا می گفت...

و این در حالی بود که افراد سفارت و تبعه آن سنی بودند و برای نماز به مسجد می آمدند. روزی به او گفتم چرا هر روز همین روزه را می خوانی. مگر روزه دیگر بلد نیستی؟

گفت: چرا بلدم، ولی یک بانی دارم که هر روز ۵ ریال به من می دهد که این روزه را بخوانم. مشخصات آن بانی را گرفتم، فهمیدم که یک مغازه دار است؛ به سراغش رفتم و جریان را پرسیدم، او هم گفت: من بانی نیستم، شخصی روزی ۲ تومان می دهد تا در آن مسجد این روزه خوانده شود، من ۱۵ ریال را خودم می گیرم و ۵ ریال را به او..

گفتم: به تو کی این پول را می دهد ...

خلاصه پیگیری کردم سرانجام با یازده واسطه معلوم شد که از طرف سفارت انگلستان، روزی ۳۵ تومان برای این روزه خوانی با این کیفیت مخصوص می دهند؛ تا میان ایران شیعی و حکومت عثمانی تفرقه ایجاد شود و این پول پس از دست به دست شدن، ۵ ریالش به آن روزه خوان بی خبر می رسد (هزار و یک حکایت اخلاقی، از محمد حسین محمدی).

در شان نزول آیه ۱۰۰ و ۱۰۱ سوره آل عمران: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ (۱۰۰) وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۰۱) آمده است:

از مجموع آنچه در کتب شیعه و اهل تسنن در باره شان نزول این آیات نقل شده چنین استفاده می شود که یکی از یهودیان به نام "شاس بن قیس" - که پیر مردی تاریک دل و در کفر و عناد کم نظیر بود - روزی از کنار مجمع مسلمانان می گذشت، دید جمعی از طایفه "اوس" و "خزرج" که سالها با هم جنگهای خونینی داشتند، در نهایت صفا و صمیمیت گرد هم نشسته، مجلس انسی بوجود آورده اند، و آتش اختلافات شدیدی که در جاهلیت در میان آنها شعله ور بود به کلی خاموش شده است.

او از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شد و با خود گفت اگر اینها تحت رهبری محمد (ص) از همین راه پیش روند موجودیت یهود به کلی در خطر است، در این حال نقشه ای بنظر او رسید، و یکی از جوانان یهودی را دستور داد که به جمع آنها بپیوندد، و حوادث خونین "بغاث" (محلی که جنگ شدید اوس و خزرج در آن نقطه واقع شد) به یاد آنها بیاورد، و آن حوادث را پیش چشم آنها مجسم سازد.

اتفاقا این نقشه که با مهارت وسیله آن جوان یهودی پیاده شد، مؤثر واقع گردید و جمعی از مسلمانان از شنیدن این جریان به گفتگو پرداختند، و حتی بعضی از افراد طایفه "اوس" و "خزرج" یکدیگر را به تجدید آن صحنه‌ها تهدید کردند، چیزی نمانده بود که آتش خاموش شده دیرین بار دیگر شعله‌ور گردد.

خبر به پیامبر ص رسید، فوراً با جمعی از مهاجرین به سراغ آنها آمد، و با اندرزهای مؤثر و سخنان تکان دهنده خود آنها را بیدار ساخت. جمعیت چون سخنان آرام بخش پیامبر را شنیدند از تصمیم خود برگشتند، و سلاحها را بر زمین گذاشته، دست در گردن هم افکنده، بشدت گریه کردند، و دانستند این از نقشه‌های دشمنان اسلام بوده است، و صلح و آشتی بار دیگر کینه‌هایی را که میخواست زنده شود شستشو داد. (تفسیر نمونه، ج ۳، ص: ۲۱)

۲. جاه طلبی

پاره ای اختلافات برای رسیدن به ریاست و جایگاه دنیوی است. در طول تاریخ فرصت طلبان با اختلاف اندازی در صدد تضعیف نیروهای مسلمان و فراهم شدن زمینه ریاست خود را فراهم می کردند. در محضر امام کاظم (ع) از مردی سخن رفت که چقدر ریاست و پست و مقام را دوست دارد، فرمود: مَا ذُبَّانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ تَفَرَّقَ رِعَاؤُهُمَا بِأَضْرَّ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ مِنَ الرَّئِيسَةِ. (الكافي/ج ۲ ص ۲۹۷) (ریاست چشم‌ها را کور می کند)

در شان ورود خطبه ۵ نهج البلاغه آمده است: چون در سقیفه بنی ساعده برای ابوبکر بیعت گرفته شد، «ابو سفیان» برای ایجاد فتنه و آشوب و درگیری در میان مسلمانان به سراغ «عباس» عموی پیامبر رفت و به او گفت: این گروه، خلافت را از «بنی هاشم» بیرون بردند و در قبیله «بنی تیم» قرار دادند (ابو بکر از این قبیله بود) و مسلم است که فردا این مرد خشن که از طایفه «بنی عدی» است (اشاره به عمر است) در میان ما حکومت خواهد کرد. برخیز، نزد «علی» (ع) برویم و با او به عنوان خلافت بیعت کنیم.

تو عموی پیامبری و سخن من هم در میان قریش مقبول است اگر آنها با ما به مقابله برخیزند با آنها پیکار می کنیم و آنان را در هم می کوبیم. و به دنبال این سخن هر دو نزد «امیر مؤمنان علی» (ع) آمدند. «ابو سفیان» عرض کرد: ای «ابو الحسن» از مسأله خلافت غافل مشو. کی ما پیرو قبیله بی سر و پای «تیم» بودیم! (و می خواست به این ترتیب امام (ع) را تحریک برای قیام و درگیری کند) این در حالی بود که حضرت می دانست او به خاطر دین، این سخنان را نمی گوید بلکه می خواهد فساد بر پا کند. به دنبال آن حضرت این خطبه را ایراد کرد

مورخ معروف «ابن اثیر» در کتاب «کامل» می‌نویسد که «علی» (ع) در این جا به «ابو سفیان» فرمود: به خدا سوگند منظور تو چیزی جز فتنه نیست! به خدا سوگند تو همیشه در فکر بودی که برای اسلام و مسلمین ایجاد شر کنی! ما نیاز به نصیحت و اندرز تو نداریم.

أَيُّهَا النَّاسُ شُقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ نَجَاةً وَ عَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَ ضَعُوا تَيْجَانَ الْمُفَاخَرَةِ أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ أَوْ اسْتَسَلَّمَ فَأَرَّاحَ هَذَا مَاءٌ آجِنٌ وَ لُقْمَةٌ يَعْصُ بِهَا آكِلُهَا وَ مُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِعَيْبٍ وَ قَتِ إِنْبَاعِهَا كَالزَّرْعِ بَعِيرٍ أَرْضِيهِ. (نهج البلاغه / خطبه ۵)

ای مردم! امواج فتنه‌ها را با کشتیهای نجات بشکافید و از راه اختلاف و پراکندگی و دشمنی کنار آید و تاجهای تفاخر و برتری جویی را از سر بنهید! آن کس که با داشتن بال و پر (یار و یاور) قیام کند یا در صورت نداشتن نیروی کافی، راه مسالمت پیش گیرد و راحت شود رستگار شده است. این (زامداری بر مردم) آبی متعفن و لقمه‌ای گلوگیر است (و اگر فرمان الهی نباشد تن به آن در نمی‌دهم!) (این را نیز بدانید) کسی که میوه را پیش از رسیدن بچیند همانند کسی است که بذر را در زمین نامناسب، همچون کویر و شوره زار بپاشد (که سرمایه و نیروی خود را تلف کرده و نتیجه‌ای عاید وی نمی‌شود!) (ر. ک: پیام امام امیر المومنین علیه السلام؛ ج ۱؛ ص ۴۳۵).

امیر مومنان (ع) برای جلوگیری از تفرقه و از هم پاشیدگی جامعه اسلامی کوتاه آمد و از حق خود چشم پوشید. در نامه ۶۲ آمده است:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَ مَهْمِنًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ. فَلَمَّا مَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ. فَوَلَّى اللَّهُ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَ لَمْ يَخْطُرْ بِيَالِي، أَنْ الْعَرَبَ تَزْعُجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ لَأَنَّهُمْ مَنَحُوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ!

اما بعد از حمد و ثنای الهی، خداوند سبحان محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - را فرستاد تا بیم‌دهنده جهانیان و شاهد و حافظ (آیین) انبیا (ی پیشین) باشد؛ ولی هنگامی که آن حضرت که درود بر او باد از جهان رفت مسلمانان درباره خلافت و امارت پس از او به تنازع برخاستند. به خدا سوگند هرگز فکر نمی‌کردم و به خاطرم خطور نمی‌کرد که عرب بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله این امر خلافت را از اهل بیت او منحرف سازند (و در جای دیگر قرار دهند و نیز به خصوص) باور نمی‌کردم آنها پس از آن حضرت آن را از من دور سازند

فَمَارَعَنِي إِلَّا أَنْبِيَالُ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يُبَايَعُونَهُ، فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحَقِّ دِينِ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ تَلْمَازًا أَوْ هَدْمًا، تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِعَلِيٍّ أَكْبَرَ مِنْ قُوَّتِ وَلَائِكُمْ ...

تنها چیزی که مرا ناراحت کرد هجوم مردم بر فلان شخص بود که با او بیعت می کردند (اشاره به بیعت با ابو بکر بعد از ماجرای سقیفه است) من دست نگه داشتم (و گوشه گیری را برگزیدم) تا اینکه دیدم گروهی از اسلام بازگشته و مرتد شده اند و مردم را به نابود کردن دین محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - دعوت می کنند. (اینجا بود که) ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم شاهد شکافی در اسلام یا نابودی آن باشم که مصیبتش برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر باشد ...

۳. عدالت پیشه گی

در آیه ۲۵ سوره حدید هدف بعثت انبیا را فراهم شدن زمینه برپایی عدالت می داند؛ می فرماید: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ «ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند».

پیامبران به سه وسیله مجهز بودند: دلایل روشن، کتب آسمانی، و معیار سنجش حق از باطل و خوب از بد؛ و هدف از اعزام این مردان بزرگ با این تجهیزات کامل همان اجرای «قسط و عدل» است (تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۷۱).

نکته جالب دیگر در جمله «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» این است که از «خود جوشی مردم» سخن می گوید، نمی فرماید: هدف این بوده که انبیا انسان ها را وادار به اقامه قسط کنند، بلکه می گوید: هدف این بوده که مردم مجری قسط و عدل باشند! آری مهم این است که مردم چنان ساخته شوند که خود مجری عدالت گردند، و این راه را با پای خویش پیوند. (همان، ص ۳۷۲).

قرآن کریم در آیه ۱۳۵ سوره نساء مردم برای برپایی قسط و عدل فرمان می دهد؛ می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدُوا وَإِنْ تَلَّوْا أَوْ تُعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید کاملا قیام به عدالت کنید، برای خدا گواهی دهید اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکان شما بوده باشد، چه اینکه اگر آنها غنی یا فقیر باشند خداوند سزاوارتر است که از آنها حمایت کند، بنا بر این از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد، و اگر حق را تحریف کنید و یا از اظهار آن اعراض نمائید خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است».

به گفته طبرسی، مقصود از «قوامین بالقسط» آن است که پیوسته به عدل قیام کنید و عادت شما در گفتار و رفتار قیام به عدل باشد (طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۸۹). و به گفته علامه طباطبایی کلمه «قسط» به معنای عدل است و قیام به قسط به معنای عمل به قسط و تحفظ بر آن است، بنابراین، مراد از «قَوَامِينَ بِالْقِسْطِ»، «قائمین به قسط» است البته قائمینی که قیامشان به قسط تام و کامل ترین قیام است - چون قوام صیغه مبالغه است و به آیه چنین معنایی می دهد - (طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۱۰۸). بنابراین «در این آیه یک اصل اساسی و یک قانون کلی در باره اجرای عدالت در همه موارد بدون استثناء ذکر می کند و به تمام افراد با ایمان فرمان می دهد که قیام به عدالت کنند» (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۶۱).

در آیه ۸ سوره مائده می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید، دشمنی با جمعیتی شما را به گناه ترک عدالت نکشاند، عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است و از خدا پرهیزید که از آنچه انجام می دهید آگاه است».

در این آیه نخست دعوت همگانی به قیام برای خدا می کند، آن گاه دستور می دهد از روی عدالت گواهی دهند، سپس تأکید می کند که حتی دشمنی با جمعیتی نباید سبب شود که در رفتارشان با آنان از خط عدالت خرج شوید و ناعادلانه با آنان برخورد نمایید، بار دیگر فرمان قطعی به انجام عدالت می دهد و آن را مطابق تقوای الهی می داند.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ النَّاسَ يَسْتَعْتُونَ إِذَا عُدِلَ بَيْنَهُمْ وَ تَنْزِلُ السَّمَاءُ رِزْقَهَا وَ تُخْرِجُ الْأَرْضُ بِرِكَتِهَا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى؛ مردم، آن گاه که عدالت میانشان حاکم باشد، بی نیاز می گردند و آسمان با اذن پروردگار رزق خویش را فرو می فرستد و زمین برکاتش را خارج می سازد (و در اختیار مردم قرار می دهد)» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۵۶۸).

از سوی دیگر، قرآن کریم ظلم را سبب ویرانی آبادی ها می داند. در آیه ۵۲ سوره نمل در باره نابودی قوم حضرت صالح (ع) می فرماید: ﴿فَاتْلُكُمْ يُبْئُوهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾؛ «این خانه‌های آنهاست که به خاطر ظلم و ستم‌شان خالی مانده، و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاهند». از ابن عباس نقل شده است که در کتاب خدا آیه ای یافتم که دلالت می کند ظلم سبب ویرانی خانه ها می شود و آنگاه این آیه را تلاوت کرد (طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۵۵).

در روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و اله و سلم) می خوانیم: «اذا جارت الولاة قحطت السماء؛ هنگامی که زمامداران ستم کنند، آسمان بر کاتش را دریغ خواهد کرد» (الکامل عبدالله بن عدی ج ۳، ص ۳۶۱).

در نامه امیرمؤمنان [] به مالک اشتر (نامه ۵۳) می خوانیم: «وَكَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَتِهِ عَلَى ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَّهِدِينَ وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ؛ هیچ چیز در تغییر نعمت های خداوند و تعجیل در انتقام و کیفر او از اصرار بر ظلم و ستم سریع تر نیست! زیرا خداوند دعای مظلومان را (بر ضد ظالم) می شنود و در کمین ستم کاران است».

بنابراین، وجود عدالت از معیارهای مهم یک جامعه مطلوب قرآنی است، همانگونه که وجود ستم و بی عدالتی به ویرانی و عقب ماندگی جامعه می انجامد و از نظر قرآن ناپسند و نا مطلوب است.

۵. توانمندی نظامی

از دیگر ویژگی ها و معیارهای جامعه مطلوب اسلامی از دیدگاه قرآن آمادگی کامل جامعه از نظر نظامی است، به گونه ای که در دل دشمنان ایجاد رعب و وحشت نماید و آنان را از هر گونه تجاوز و تعدی به کشور اسلامی منصرف سازد.

در آیه ۶۰ سوره انفال می خوانیم: [] «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ []» «در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانایی دارید از "نیرو" آماده سازید (و همچنین) اسب های ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و (همچنین) گروه دیگری غیر از اینها را که شما نمی شناسید و خدا می شناسد و هر چه در راه خدا (و تقویت بنیه دفاعی اسلام) انفاق کنید. به شما باز گردانده می شود و به شما ستم نخواهد شد».

به تعبیر علامه طباطبایی: این آیه یک فرمان عمومی است به همه مومنان که در برابر کفار به قدر توانایشان از تدارکات جنگی که به آن احتیاج پیدا خواهند کرد تهیه کنند، به مقدار آنچه که کفار بالفعل و اکنون آنها را دارند و آنچه که توانایی تهیه آن را دارند، هر چند بالفعل آنها را ندارند (طباطبایی، المیزان، ج ۹، ص ۱۱۴).

ایشان همچنین در تفسیر جمله «ترهبون...» نیز می نویسد: این قسمت از آیه شریفه در مقام تعلیل برای جمله «وَأَعِدُّوا لَهُمْ» است، و معنایش این است که این توانایی و امکانات دفاعی را تدارک ببینید تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خود را ترسانیده و از آنان زهر چشم بگیریید (همان، ص ۱۱۵).

علامه شهید مرتضی مطهری پس از نقل جمله ای از ویل دورانت که هیچ دینی به اندازه اسلام، پیروانش را به نیرومندی دعوت نکرده است، در تبیین این آیه می گوید: اسلام از ضعف و ضعیف بودن بدش می آید، اسلام به جامعه اسلامی دستور می دهد که در مقابل دشمن، آنچه در استطاعت دارند تهیه کنند؛ از لحاظ غایت و هدف هم می گوید، شما باید از نظر نیروی مادی طوری باشید که رعب شما در دل دشمنان باشد... باید مسلمانان آن قدر نیرومند باشند که هر جمعیت غیر مسلمانی وقتی مسلمانان را می بیند رعب آن ها در دلشان ایجاد شود، برای آن که خیال تجاوز در دماغشان خطور نکند (مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۱، ص ۱۶۱).

برخی از مفسران که معنای آیه را فراتر از توانمندی نظامی دانسته اند، می نویسند: به عقیده ما اگر این دستور بزرگ اسلامی [وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ] به عنوان یک شعار همگانی در همه جا تبلیغ شود و مسلمانان از کوچک و بزرگ، عالم و غیر عالم، نویسنده و گوینده، سرباز و افسر، کشاورز و بازرگان، در زندگی خود آن را بکار بندند، برای جبران عقب ماندگی اشان کافی است.

(مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۲۳).

مطابق این تفسیر، پیام آیه فراتر از توانمندی نظامی است و همه توانمندی ها را شامل می شود.

۶. امنیت و فراوانی

روشن است که معیارهای یک جامعه پیشرفته و مطلوب، امنیت و فراوانی ارزاق است و البته این دو پیوند روشنی نیز با یکدیگر دارند؛ در حقیقت فراوانی، محصول کار و تلاش و گرم بودن بازار کسب و کار است و این هر دو، بدون امنیت جامعه بدست نخواهد آمد. قرآن کریم در آیه ۱۱۲ سوره نحل به حقیقت اشاره می کند و می فرماید: [وَأَوْضَرَ اللَّهُ مَثَلًا قَرِيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ]؛ «خداوند مثلی زده است: منطقه آبادی را که امن و آرام و مطمئن بوده، و همواره روزیش بطور وافر از هر مکانی فرا می رسیده، اما نعمت خدا را کفران کردند، و خداوند بخاطر اعمالی که انجام می دادند لباس گرسنگی و ترس را در اندامشان پوشانید».

در این آیه امنیت بر آرامش مقدم شده است، چرا که بدون امنیت، آرامش و فراغ بالی حاصل نخواهد شد، همان گونه که خوف سبب اضطراب و پریشانی است.

(ر.ک: ابن عاشور، التحریر و التنویر، ج ۱۳، ص ۲۴۶)

همچنین میان این سه وصف نیز ارتباط روشنی برقرار است. علامه طباطبایی در این باره می نویسد: خداوند در این آیه، سه صفت برای قریه مورد مثل ذکر می کند که در پی یکدیگرند، جز آن که وصف وسطی آنها که مساله اطمینان باشد به منزله رابطه میان دو صفت دیگر است، زیرا هر قریه ای وقتی امنیت داشت و از هجوم اشراک و غارتگران و خونریزی ها و اسارت زنان و کودکان و به غارت رفتن اموال و همچنین از هجوم حوادث طبیعی همانند زلزله و سیل و امثال آن ایمن شد، مردمش اطمینان و آرامش پیدا می کنند و دیگر مجبور نمی شوند که جلای وطن نموده متفرق شوند. و از کمال اطمینان، صفت سوم پدید می آید، و آن این است که رزق آن قریه فراوان و ارزان می شود، چون از همه آبادی ها و شهرهای اطراف آذوقه به آنجا حمل می شود و مردمش مجبور نمی شوند زحمت سفر و غربت را تحمل نموده برای طلب رزق بیابان ها و دریاها را زیر پا بگذارند و مشقت های طاقت فرسایی را تحمل کنند (طباطبائی، المیزان/ ج ۱۲، ص ۳۶۲).

این درسی است برای همه ما و همه کسانی که می خواهند سرزمینی آباد و آزاد و مستقل داشته باشند، باید قبل از هر چیز به مساله "امنیت" پرداخت، سپس مردم را به آینده خود در آن منطقه امیدوار ساخت، و به دنبال آن چرخهای اقتصادی را به حرکت در آورد (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۴۳۳)

در ادامه این آیه به سر نوشت کفران کنندگان این نعمت می پردازد که بر اثر کفران نعمت، خداوند لباس گرسنگی و ترس را به آنان چشاند و آنان را از آن همه نعمتها محروم ساخت و این هم به خاطر ناسپاسی آنان بود. در حقیقت همان گونه که در آغاز، نعمت امنیت آرامش و رفاه تمام وجود آنها را پر کرده بود، در پایان نیز بر اثر کفران نعمتهای الهی، فقر و ناامنی به جای آن نشست.

در آیات ۳ - ۴ سوره قریش نیز برای ترغیب مردم به پرستش خدای یگانه آنان را به دو نعمت وضع مطلوب اقتصادی و امنیت توجه می دهد؛ می فرماید: ﴿فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ﴾.

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ يَحْتَاجُ النَّاسُ طُرّاً إِلَيْهَا الْأَمْنُ وَالْعَدْلُ وَالْخِصْبُ؛ سه چیز است که همه مردم بدانها نیازمندند: امنیت، عدالت و فراوانی (مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۴).

در روایتی از امیر مؤمنان (ع) می خوانیم: شَرُّ الْبِلَادِ بَلَدٌ لَا أَمْنَ فِيهِ وَلَا خِصْبٌ؛ بدترین شهرها، شهری است که در آن امنیت و فراوانی نباشد. (آمدی، غرر الحکم، حدیث شماره ۱۰۲۵۵).

در روایات اسلامی هنگامی که از حکومت حضرت مهدی یاد می شود، فراوانی و رفاه عمومی را یکی از ویژگی های آن می شمارند؛ رسول خدا (صلی الله علیه و اله و سلم) فرمود: «يَتَنَعَّمُ أُمَّتِي فِي زَمَنِ الْمَهْدِيِّ (ع) نِعْمَةً لَمْ يَتَنَعَّمُوا قَبْلَهَا قَطُّ يُرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَلَا تَدْعُ الْأَرْضُ شَيْئًا مِنْ نَبَاتِهَا إِلَّا أَخْرَجَتْهُ؛ امت من در زمان حکومت مهدی به گونه ای بی سابقه از نعمت های الهی بهره مند می شوند، آسمان باران رحمتش را بر آن ها فرو می ریزد و زمین همه رویدنی هایش را آشکار می سازد» (مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۳).

۷. یکتاپرستی

قرآن کریم هنگامی که ترسیمی از انتقال از جامعه نامطلوب و مقصد نهایی جامعه مطلوب ارائه می دهد، هدف نهایی را پدید آمدن جامعه ای می داند که در آن بدون هیچ ترسی تنها خداوند پرستش شود؛ در آیه ۵۵ سوره نور می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا؛ خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعا خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید. و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده پا بر جا و ریشه دار خواهد ساخت و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل می کند، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت».

در این آیه به مؤمنان وعده داده است که آن ها را قطعا روزی در زمین خلافت خواهد داد؛ سپس دو هدف میانی و یک هدف نهایی را برای این خلافت ذکر می کند، هدف میانی نخستین ریشه دار ساختن دین اسلام - که دین مورد پسند و رضایت خداست - می باشد؛ هدف دوم امنیت کامل و در نهایت با این هدف به هدف نهایی می رسد که عبادت خالصانه است.

به گفته آیت الله مکارم شیرازی: از مجموع آیه چنین بر می آید که خداوند به گروهی از مسلمانان که دارای این دو صفت هستند «ایمان» و «عمل صالح» سه نوید داده است:

۱- استخلاف و حکومت روی زمین.

۲- نشر آئین حق به طور اساسی و ریشه دار در همه جا (که از کلمه «تمکین» استفاده می شود).

۳- از میان رفتن تمام اسباب خوف و ترس و وحشت و ناامنی.

و نتیجه این امور آن خواهد شد که با نهایت آزادی خدا را بپرستند و فرمانهای او را گردن نهند و هیچ شریک و شبیهی برای او قائل نشوند و توحید خالص را در همه جا بگسترانند» (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۵۲۸).

همچنین می نویسد: جمله «يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» چه از نظر ادبی، «حال» باشد و چه «غایت»، مفهومش این است که هدف نهایی فراهم آمدن حکومت عدل و ریشه دار شدن آئین حق و گسترش امن و آرامش همان استحکام پایه های عبودیت و توحید است، که در آیه دیگر قرآن به عنوان هدف آفرینش ذکر شده است: «لَوْ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي»: «من جن و انس را نیافریدم مگر به خاطر اینکه مرا عبادت کنند» (ذاریات: ۵۶) عبادتی که مکتب عالی تربیت انسان ها و پرورش دهنده روح و جان آنها است، عبادتی که خدا از آن بی نیاز و بندگان برای پیمودن راه تکامل و ترقی سخت به آن نیازمندند. بنا بر این در بینش اسلامی بر خلاف بینشهای مادی که هدفش در آخرین مرحله رفاه و برخورداری از یک زندگی مادی در سطح عالی است، هرگز چنین چیزی را هدف خود قرار نمی دهد، بلکه حتی زندگی مادی هم در صورتی ارزش دارد که وسیله ای در نیل به آن هدف معنوی گردد. منتها توجه به این نکته لازم است که عبادت خالی از هر گونه شرک و نفی هر گونه قانون غیر خدا و حاکمیت اهواء، جز از طریق تاسیس یک حکومت عدل امکان پذیر نیست. ممکن است با استفاده از تعلیم و تربیت و تبلیغ مستمر گروهی را متوجه حق نمود ولی تعمیم این مساله در جامعه انسانی جز از طریق تاسیس حکومت صالحان با ایمان امکان پذیر نیست، به همین دلیل انبیاء بزرگ همتشان تشکیل چنین حکومتی بوده، مخصوصاً پیامبر اسلام (صلی الله علیه و اله و سلم) در نخستین فرصت ممکن یعنی به هنگام هجرت به مدینه اقدام به تشکیل نمونه ای از این حکومت کرد. از اینجا نیز می توان نتیجه گرفت که چنین حکومتی تمام تلاشها و کوششهایش از جنگ و صلح گرفته تا برنامه های آموزشی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی، همه در مسیر بندگی خدا، بندگی خالی از هر گونه شرک است. (همان، ص ۵۳۲-۵۳۴).

طبرسی و جمعی از مفسران با استفاده از روایات اهل بیت (علیهم السلام) تحقق کامل این آیه را مربوط به عصر حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) می دانند.

علامه طباطبایی پس از بحث مفصل در تبیین مراد از آیه و نقض و ابرام سخن دیگران، می گوید: آنچه از مطالب گذشته بدست آمد این شد که خدای سبحان به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند، وعده می دهد که به زودی جامعه ای برای آنان برپا خواهد کرد که جامعه ای به تمام معنا صالح باشد، و از لکه ننگ کفر و نفاق و فسق پاک باشد، و در عقاید افراد آن و اعمالشان جز دین حق، چیزی حاکم نباشد، ایمن

زندگی کنند، ترسی از دشمن داخلی یا خارجی نداشته باشند، از کید نیرنگ بازان، و ظلم ستمگران و زورگویی زورگویان آزاد باشند. و این مجتمع پاک و پاکیزه با صفاتی که از فضیلت و قداست دارد هرگز تا کنون در دنیا منعقد نشده، و دنیا از روزی که پیامبر (ص) مبعوث به رسالت گشته تا کنون، چنین جامعه‌ای به خود ندیده است، ناگزیر اگر مصداقی پیدا کند، در روزگار مهدی (ع) خواهد بود، چون اخبار متواتری که از رسول خدا (صلی الله علیه و اله و سلم) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در خصوصیات آن جناب وارد شده از انعقاد چنین جامعه‌ای خبر می‌دهد (طباطبایی، المیزان، ج ۱۵، ص ۱۵۵).

همچنین در داستان ملکه سبا، هنگامی که قرآن کریم از زبان هدهد وضعیت آن قوم را باز گو می‌کند، نخست رشد مادی آن‌ها را می‌ستاید: ﴿إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾ (نمل: ۲۳)؛ «من زنی را دیدم که بر آنها حکومت می‌کند و همه چیز در اختیار داشت (مخصوصاً) تخت عظیمی دارد». ولی در ادامه خورشید پرستی آن‌ها را مورد انتقاد قرار می‌دهد و می‌گوید: ﴿وَجَدْتُهُمْ وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ * أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ﴾ (نمل: ۲۴-۲۵)؛ «(اما) من او و قومش را دیدم که برای غیر خدا - خورشید - سجده می‌کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده آنها را از راه بازداشته و آنها هدایت نخواهند شد. چرا برای خداوندی سجده نمی‌کنند که آنچه در آسمانها و زمین پنهان است خارج می‌کند؟ و آنچه را مخفی می‌کنید و آشکار نمی‌سازید، میدانند؟».

در ادامه از تلاش حضرت سلیمان برای هدایت ملکه و قومش سخن می‌گوید: ﴿وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ﴾ (نمل: ۴۳)؛ «و او را از آنچه غیر از خدا می‌پرستید بازداشت که او از قوم کافران بود».

این حقیقت به خوبی گویای این مطلب است که از نظر قرآن صرف پیشرفت مادی معیار کافی برای یک جامعه مطلوب نیست، بلکه باید همراه با توحید و خداپرستی باشد.

لازم به یاد آوری است که پرستش خدای یگانه و اجتناب از چند گانه پرستی هدف اصلی بعثت انبیا بوده است، همانگونه که قرآن کریم در آیه ۳۶ سوره نحل به صراحت می‌فرماید: ﴿وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اَعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾.

همچنین هدف نهایی دین اسلام نیز همین است، که روزی محقق خواهد شد: **لَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ** (توبه: ۳۳).

۸. رشد و بالندگی

از ویژگی‌ها و معیارهای مهمی که در قرآن برای وضعیت جامعه مطلوب بیان شده، آیه ۲۹ سوره فتح است که در آن اوصاف مسلمانان همراه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله و سلم) بیان گردیده است؛ در این آیه پس از بیان ویژگی‌های همراه آن حضرت، آنان را همانند کشت زاری زیبا و رشد یافته ترسیم می‌کند که سبب شگفتی همگان است. این آیه از رساترین آیه در بیان یک جامعه مطلوب و پیشرفته است که رشد معنوی و مادی را با هم جمع کرده است. می‌فرماید: **لَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا**؛ «محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات است، و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده، و بر پای خود ایستاده است، و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وادار می‌دارد! این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.» در این آیه پنج وصف برای مؤمنان همراه پیامبر بیان می‌کند:

در برابر کافران و دشمنان دین شدید و سرسخت‌اند؛ میان خودشان رحیم و مهربان‌اند؛ پیوسته در عبادت و اطاعت الهی‌اند؛ تمام تلاش آن‌ها کسب رضایت الهی است و همواره فضل و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه بندگی خدا و خشوع الهی در چهره آنان نمایان است.

پس از بیان این ویژگی‌ها، که توصیف آنان در تورات بوده است، به توصیف آنان در انجیل می‌پردازد و آنان را به زراعتی با این فرایند تشبیه می‌کند:

جوانه‌های خود را از زمین خارج ساخته؛ آن جوانه تقویت شده تا آن جا که محکم شده و بر پای خود ایستاده و استوار گشته؛ آن قدر رشد و نمو کرده و به دور از هر آفتی، زیبا و پر محصول گردیده که از یک سو کشاورزان و آنان که برای این مزرعه زحمت کشیدند را شگفت زده کرده و از سوی دیگر، کافران و دشمنان را به خشم آورده است.

این مثل زیبایی از یک جامعه مطلوب و پیشرفته اسلامی است که در پرتو ایمان، تلاش و همت جانانه به رشد همه جانبه مادی و معنوی می‌رسد، که از یک سو دوستان را شگفت زده و خوشحال می‌کند و از سوی دیگر، عظمت این رشد و تکامل دشمنان را خشمگین و عصبانی می‌کند.

به نوشته آیت‌الله مکارم شیرازی: «در حقیقت اوصافی که در تورات برای آنها ذکر شده اوصافی است که ابعاد وجود آنها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می‌کند و اما اوصافی که در انجیل آمده بیانگر حرکت و نمو و رشد آنها در جنبه‌های مختلف است. آری آنها انسان‌هایی هستند با صفات والا که آنی از حرکت باز نمی‌ایستند، همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها پرورش می‌یابد و بارور می‌شود. همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می‌دهند و روز به روز خیل تازه‌ای بر جامعه اسلامی می‌افزایند. آری آنها هرگز از پای نمی‌نشینند و دائما رو به جلو حرکت می‌کنند، در عین عابد بودن مجاهدند، و در عین جهاد عابدند، ظاهری آراسته، باطنی پیراسته، عواطفی نیرومند، و نیاتی پاک دارند، در برابر دشمنان حق مظهر خشم خدایند، و در برابر دوستان حق نمایانگر لطف و رحمت او. این اوصاف عالی، این نمو و رشد سریع، و این حرکت پر برکت، به همان اندازه که دوستان را به شوق و نشاط می‌آورد سبب خشم کفار می‌شود» (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۱۷). و این تصویری است از یک جامعه مؤمن که جوانه می‌زند، رشد می‌کند و برخی از اعضای آن برخی دیگر را تقویت می‌کنند، تا آن جا که نیروی عظیمی از نظر کثرت و توانمندی شکل بگیرد. (فضل الله، من وحی القرآن، ج ۲۱، ص ۱۳۰).

رسالت اسلامی به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) و کسانی که با او بودند این گونه شکل گرفت ... به تدریج از مرحله ضعف در نیرو و توان، به سوی قدرت و توانمندی حرکت کرد و البته روزی تا آنجا پیش خواهد رفت که همه عالم را فرا خواهد گرفت. (صادقی تهرانی، الفرقان، ج ۲۷، ص ۲۱۶).

جمع‌بندی

با نگاهی اجمالی به آیات قرآن کریم هشت ویژگی جامعه مطلوب و پیشرفت را مورد بررسی قرار دادیم، هر چند آیاتی که می‌توان از آنها ویژگی‌های یک جامعه مطلوب را کشف کرد بیش از موارد فوق است، اما یقیناً موارد بحث‌نوشته شده از عمده معیارهای یک جامعه مطلوب است.

در این هشت ویژگی - که بر اساس ترتیب مصحف شریف شماره شده است - به یقین برخی از نظر رتبه بر برخی دیگر مقدم‌اند و دارای اهمیت بیشتری هستند، که در نهایت همه این موارد هدف نهایی اش وجود جامعه‌ای است که در آن تنها خدای یگانه متعال پرستش شود و فقط از او پیروی گردد و از چندگانه پرستی، دیگر پرستی و نفس پرستی اجتناب گردد. طبیعی است که در چنین جامعه‌ای امنیت، عدالت، رشد و بالندگی و توانمندی و فراوانی وجود خواهد داشت و آنها همراه با توحید واقعی شکل خواهد گرفت.